

ببین خالق و وجهان رنگین فرمائی گل وریحان

نسخہ ہذا مولفہ قادیان التخص منشی ساکن بیدر الموسوم

۲۳۸۹۷
تاریخ
۲۰۱۹

CHECKED - 1968



Check
1987

باہتمام سید برہان الدین

در مطبع برہانپور محاذی مکان کتبہ صمدیہ واقع حیدرآباد دکن طبع شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد خالق و دود و دود نامحدود و بر العاقبت محمود صلی اللہ وآله و صحابه جمعین
 اما بعد آنکه همچنان امیدوار شفاعت محمد قاورخان منشی تخلص ساکن بیدر
 که کتابهای تواریخ هند و دکن منراهم دارد و مجلی از آن موسوم بتواریخ خنده
 مشتمل بر کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سلسله تفریق در سال ۱۲۴۰
 نقل می آرد کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد اول نسبت و دو سرکار
 سرکار محمد نگر عرف گول کنده سرکار بهونگیر سرکار دیور کنده سرکار میدک سرکار
 نلکنده سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کویل کنده سرکار گهن پوره سرکار
 ایلیگندل سرکار آرامگیر سرکار کهم مٹ سرکار ورنگل سرکار رضوی نگر سرکار
 مصطفی نگر سرکار چهل پل بندر پٹن سرکار راجبندی سرکار نظام پٹن سرکار
 بهکان الماس سرکار چلکه تفریق و دوم کرنانگ حیدرآباد که بت و یک سرکار
 دارو و هر دو قسمت بالاگهاٹ و پائین گهاٹ که اما بالاگهاٹ پنج سرکار دارد
 سرکار سدھوٹ سرکار کورم کنده سرکار کهم سرکار کنجی کوٹہ سرکار کوٹی
 سویم پایان گهاٹ که شانزده سرکار را و دیگر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار
 کوٹہ سرکار دیور سرکار جگدیو سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچنابلی سرکار
 بیجانگر سرکار و در آن سرکار کنجی سرکار چندگیری در باستانی زمانی
 قلعه گولکنده را پانگل نام بود بعد از آن گول کنده موسوم گشت و عصر سلطنت

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدای سابق قلعه خور و بر کوه چیم بود
 بعد از آن در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فضیل دیگر وسیع و رفیع
 بنا کرده در عصر سلطان عیدالله شاه جوشی کوه چیم دیگر فضیل مرتفع تیار شده
 شامل بقعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
 مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد و قلع
 کردی قلعه در سنه ۱۱۹۵ هجری بمیدان سبزرار بنا کرده سکناى قلعه در آن
 آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شده اما در تواریخ فرشته نوشته
 که محمد قلی قطب شاه در اوایل بر بهاگتی نام طوائف که عشق داشت بنام آن
 نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعد سه سال از آن نام پشیمان شده
 تمام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم حیدرآباد گردید
 چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی بنهد و نود دیگر هفت سال
 محمد قلی شاه فرشته قال بنی بلده حیدرآباد کرد -
 جهانی چه گل دردی آباد کرد شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
 بسبب برهی خان مذکور هم کار مانده بود پس از آن نواب مغفر تائب
 نظام الملک آصف جاه علیه الرحمته والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمود
 ذکر سلاطین قطب شاهی و لا ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف کبری ملک که
 نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد از آن با شاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
 بنیایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
 آورده محلی از آن بر صفحه اعلان می نگار و نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
 بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده آوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فر محمد
 بن امیر فرایورث بن فر منظور فرایهم پیرم بن فرایورث بن امیرزاده

که سلسله آو لقب نادرخان بن ریافت بن حضرت نوح علیه السلام میسر شد از
 اقریای مرزا جهان شاه است بآبغند سلطنت حصه بهمان می کرد و قوم
 او فراتیلو است پس سلطان قلی در عهد طغی باعموی خود اماند قلی با چنبره
 اسپان سو و اگر می اراده رسیدن دکن نمود در اشنای راه چون بدارالعباد
 سرور رسید بلاقات حضرت نورالدین نعمت اماند نامی قدس سره شرف
 اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد دکن زیر فرمان
 تو خواهد آمد پس دست مبارک خود بر پشت و کتف سلطان قلی مالیده چند
 اشترقی از زیر سجاوه بر آورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح
 اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او بطی
 متارل دارالسلطنه بیدر رسیدند و بوساطت امرابشرف ملازمت با دوشاه
 دکن بهین تشراف سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گزارانیدند
 و نخلعت باسی نقدی سر فرزند پادشاه بهمن برای فرود آنها حویلی عمده
 در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او اماند قلی اراده معاودت
 بوطن بالوفه نموده بجناب سلطان طلب رخصت نکرد سلطان فرمود که خود
 میروی مختاری اما برادرزاده تو سلطان قلی را نزد من نگذاری که پرورش
 او نموده بمراتب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده بماند
 و تربیت و ربار با دوشاهی علم و ادب بیاموخت و در چند سال سوار فارسی
 پیدا کرد و خواتین محل بادشاهی از دست او حساب می نویسانیدند و رشد
 سلطان قلی در محلات شده مورد و مرادم بیکران گردید هنگامیکه خطوط
 اخبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران تمر و پیشه نواح سر فیساد برداشته
 با دوشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرید سلطان قلی

باستصواب خواتین محل عرض کنانید که اگر پادشاه از راه عنایت این بنده را
 بران ملک روانه فرمایند و افواج به بندوبست مفسدان آن نواحی پردازم
 سلطان خوشنود شده او را بر آن کار مرخص نموده و سلطان قلی با یکصد
 سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پرداخت
 پیشکش رفته مسپاه جدید نو کرده داشته نوسی عظیم هم رسانید همین طور بر متمدان
 آن نواحی تاخت آورده به لشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی با آخرین و تاخت
 بسیار بخدمت سلطان حاضر گردیده مال و تحایف و خزان مذکور بنظر
 گذرانیده بمیراجم بیکران و خطاب خواص خان سفر فرزند و جاگیر اژکی و کوزنگ
 یافت پس بخدمت سلطان کارهای نمایان و خدمت شایسته بجا آورده
 روز بروز میگرد تا آنکه قطب الملک و کهنی طرفدار تلنگ فوت کرد و سلطان قلی
 بخطاب قطب الملک و طرفداری ملک تلنگ سفر فرزند گردید و به مدت چند
 سال بکومت آنجا بسر برد چون سلطان بهمنی در سال ۹۰۹ هجری درگذشت
 و تخت گاه بیدر باختیار نیز پذیرفت هر یکی از طرفداران اطراف دم خود سری
 و استقلال زدند پادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گول کنده در سال ۹۱۰
 هجری به تخت سلطنت تلنگانه بنشست و در بنای قلعه گول کنده و حصا را و عمارات
 آنجا پر و آخته باندک روزی با تمام رسانید و در آنجا مسجد جامع بنا نمود
 پس ازان استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد و ریانی
 شوراز زمیندار آن و متمدن پیشگان بگرفت و با تمام جکیه یوراد قلعه کولاس
 تا زاین کپیره و قلعه میدک و غیره بدست آورد و مدت مدید سلطنت تلنگانه نمود
 تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش در از روی ریش سفید کرده بود
 و از طول عمره پدر بر بنجیده میر محمود مبدانی را بر قتل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گول کنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
 در الوقت غیر از چند خدمت کار بخدمت سلطان بنمود محمود و سیدانی فرصت
 یافته بر تن آن شهید یار بگشت و سه زخم زده بدبجه شهادت رسانید پس
 آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محراثت او بود برده مدفون ساختند
 این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ششم هجری رونمود ایام سلطنت
 او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
 چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
 بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور مقدمه چون ستم رسانی به محمود و سیدانی
 چنین ننگ حرامی کرد فی الفور شاه زاده جمشید خان که بفرموده پدر بزرگوار
 در قلعه نجوس بود شتافته بنیاز پای او بر آورده با استقلال بالتفاق
 بعضی از اهل فتنه بر جوی ملی ملک زاده قطب اندین که با اسم ولی عهدی موسوم
 بود رفته نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهزاده
 جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
 استمالت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
 پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر که بهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
 فرمان طلب بنام او بجانب دیور کند که بنا بر وضع کید رعایا و بنا بر
 مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
 آگاه گشته با مخصوصان خود غریمت محمد آباد بیدر نموده ملک امیر برید ماغرا
 و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فرستاد و آورده در
 صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم بر آورده تا نیز تلگانه ننوازه و بجانب
 گو کنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متفحص گردید و مشغول

جنگ و جدل گردید ملک امیر برید سمر برادر خود خان جهان برید سورچال
 پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود و این افتنا شاه طاهر برهان
 نظام شاه با مدد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه
 در اثنای راه نوردی بکوه سپهر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل
 تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید با ستیغ این خبر از محاصره قلعه
 گول کنده برخاسته از راه اژکی روانه بیدر گردید و در اثنای راه از شهر نهر
 ابراهیم درخواست اسب و نیل او که بهتر بود نمود و شهر اده ابراهیم از ملک
 برخیزد روانه بجاینگر گردید رام راج والی بجاینگر آن شهر اده را با عزاز
 و احترام طلبیده نزد خود داشت شهر اده چند سال در اینجا بوده بعد چندی
 بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان نمود و از شدت آزار و سوز آن حرارت
 کل وجودش پشردگی پذیرفته پهلو بر بسترتا توانی نهاده و روز بروز آتشی
 ضعف بر مزاج او غالب شد هر چند اطباء بر معالجه او پرداختند سودمند نیامد
 پس در شب هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده در جوار
 خظیره سلطان قلی قطب شاه الدبزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید
 قطب شاه هفت سال و کثری بود آن خسرو و جنت مکان با انواع فضایل
 و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این بیات از اشعار اوست رباعی
 ای تبو ختم ملک زیبائی کار به عاشق تو یافت بالائی
 کاکل و چین زلف ز حال دست هر سگ در گسال عنائی

رباعی

لب لعل بتان باده خرامت مرا لب میگو آن چو سحر جام حرامت مرا
 با سر زلف تو سودای سیاهی دارم این چه سود است که بازلف چو شامت مرا

و در سلطنت سلطان قلی قلی شاه بن جمشید قطب شاه چون امر او و زرا از مراسم نعمت
 فارغ شده پسر بزرگ جمشید قطب شاه الموسوم سجان قلی را که بعمر هفت سالگی
 بهم نرسیده بود پسر بر سلطنت نشاندند نذر تهنیت گذرانیدند و او چون نسبت
 خورد سالگی بمهمات سلطنت پرداختن نمیتوانست زوجه ملک مغفور بصلاح امر او
 خواست که سیف خان عین الملک را که پیشتر به سببی از بادشاه رنجیده به احمد
 مگر رفته بود طلب داشته منصب کالت و پیشوایی را با او متفوض فرماید بنا بر این
 خطوط طلب نمودند و نامبرده به احمد مگر فرستاد و جلدیو را و چنان صلاح دید که سجان
 قلی طفل است بهتر آنکه شاهزاده دولت خان بن سجان قلی را به سلطنت
 پردازیم و بجز سجان و جنگیت را و باو هم داستان نشدند لهذا جلدیو را و
 خالیف شده باخیل و سپاه خویش از دار السلطنت گول کنده بجان بیهوشی
 که شاهزاده دولت قلی در اینجا مقید بود شتافته نایک و اریان و بیابانیا
 اینجا را از خود ساخته شهزاده را ز قید خلاص گردانید و بر تخت نشاندند آخر قلاع و
 بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک به گول کنده رسید طلب
 شهزاده سجان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفته در مقام ملک مال
 استقلال تمام یافته و رصد و مدافعه جلدیو را و گردید چون مشارالیه این
 سعنی آگاه شدند رسولان با تحف و هدایای نجابت بجا بجا که رکن رکن
 سلطنت عماد شاهیه بر او فرستاده بود استدعای اعانت نمودند او با لشکر
 فراوان از بجای خود حرکت نموده در قسریه نکر ملافی عساکرین دست
 داد و جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلاوت غالب آمد تا قیام
 آنها نموده جمع ایشان سلطنت آنها بدست آورده شهزاده دولت قلی و جلدیو را و
 گریزان شده خود را بقلمه بیهوشی رسانید عین الملک محاصره آن قلعه مدت یکماه

نایره جدال و قتال اشتعال داشت آخر شاهزاده دولت قلی دجگدیور او عاجز شده
 صلح کردند و این جگدیور او در اصل زایکواژی کینه بود در عصر جمشید قطب شاه
 کارهای نایان کرد و مخصوص در سفر کولاس قریب قصبه مذکور قلعه باهتام او تیار
 شده یعنی قلعه کولاس را احداث نموده بهانه قطب شاه در آن داشته تا از این
 کپیته و غیره دست تصرف قطب شاه رسانید القصد جگدیور او عاجز شده بهونگیر
 به عین الملک سپرد و عین الملک درون قلعه رفته شاهزاده دولت قلی را در آن قلعه
 مجبوس کرد و جگدیور او همراه خود مقید گرفته بقلعه گوکنده سعادت نمود ازین
 فتح غرور و تکبر عین الملک از حد گذشت و استقلال تمام بهر رسانید و جمع امر را
 بیدخل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده در تدابیر آن شدند
 که شاهزاده ابراهیم را از اینجا طلب داشته بسلطنت پردازند پس عرافین متواتر
 ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان و خان اعظم که از مقر بان او بودند نیز
 و ترغیب این معنی برداختند شاهزاده ابراهیم برین امر راضی شده برآم راج
 ظاهر کرد و امر ارج که آن شاهزاده را از حد غریز داشت گفت که لشکر برای کمک
 بسین میسازم سید حاجی خان و خان اعظم گفتند که شاهزاده جوان بخت را امداد
 کسی مطلوب نیست و کمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهزاده
 از آنجا مرضض شده راهی سبست قلعه گول کنده گردید و در راه بنهنگها داشت پای
 برداخته چون بظاهر قلعه بانگل رسید اختیار قدمش باکناف ممالک محروسه
 گشت هر روز امر اشرف و اعیان قطب شاهی بشرف بباط بوسی مستر
 می گردیدند چنانکه سه هزار سوار و پنجه از پیاده خونخوار فراهم آمدند در آن اشنا
 قاصدی از جانب نایک و اژیان کولیکنده رسیده بعرض رسانید که اگر ایات
 عالیات بدینصوب توجه نماید قلعه را تسلیم بندگان درگاه مینمایم ابراهیم قطب شاه

مستوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک و اژیان آن قلعه با پیش
 کش نمایان بفرسایط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید
 پس از آن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمدند
 حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک با جمیع
 این معنی متفکر گشته اکثر امرا مثل بجزیرخان و چکیت را و حاجی خان سرنوبت
 را بدار السلطنت کویکنده و هشته خود به بعضی سرداران مثل خداوند خان
 حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیونخان و سحر خان و تاج خان
 بوزم رزم با دشاه قطع منازل نموده بقلعه گن بپوره رسید و برین اشنا گردید
 بموجب حکم عین الملک و گول کنده مجبوس بود از نایک و اژیان قلعه در خسته
 بهوای شاهزاده ابراهیم تحریر و ترغیب نمود و هدایان اشنا فرمان شاهزاده
 موصوف بنام نایک و اژیان مذکور نیز صادر شد نایک و اژیان بجزیر مطالعه
 فرمان متفق گشته بگدیورا و از قیدجات داده از راه دولت خواهی بنبد
 قلعه گول کنده پرداختند و چکیت را و را که خیر خواه عین الملک بود گرفتند
 بجای بگدیورا و مجبوس گردانیدند و بمنزل بجزیرخان و اخلاص خان و حاجی خان
 شتافته همه را بقبل رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گردش هر گردانیدند
 و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزان و اسباب را ضبط نموده
 در ساعت عرقداشتی بحجاب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حسام
 خواران مصحوب امین خان منشی روانه در گاه نمودند عین الملک با جمیع
 مستوجه گشته عرض داشت مشتمل بر مستدعای عفو جرایم و طلب قونامه و امان نزد
 سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد با دشاه پذیرا گشته شد و مو که بعد رسیدن
 بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید و این اشنا این نما

منشی باسرامت خرام خوران و عولیفه نایک و اژیان رسیده بجلعت بافاخره
و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اناشته
سلطنت را برداشته پانچ هزار سوار و چندی امر آنرا نامدار بدرفته از راه کولاس
بسرحد مالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بیعت متمم و نخل قلعه گول کند
گشته بر تخت سلطنت نشمن گردید مدت سلطنت سجان قلی چند ماه بود و در
سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه بروز و شنبه
دوازدهم ماه رجب ۹۵۹ هجری بر سر سلطنت جلوس نموده و جمع امرای
نجالاع و نواز شهاب سرفراز شدند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان در
اشعار موزون و قصاید خوش معنون و تازیانه گذرانیده بنوازشات بادشاهی
سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بتظم مہمات سلطنت پرداخته چنان بند و بست
نمود که در و حصر امی را در مالک محروسه او دخل نامند و وزیر و زاسباب شکوه
دولت شاهی در زرفی و تراپد شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد حصین
نظام شاه روانه گلرگه شده آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
بیجا پور رام راج را بکمک خود خواست و آواز بیجا نگر یا لشکر انبوه روانه شد
بعد مقابلہ طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خود با صلح انجامید بیکی
بستقر خلافت خود را مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدار السلطنت
گولکنڈہ فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بمخالفت رو داد علی
عادل شاه اراده تسخیر احمد نگر نمود ابراهیم قطب شاه و رام راج والی بیجا نگر
را بکمک خود استدعا نموده پس ہر سہ بادشاہ بہ احمد نگر رسیدند چون
رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آسانیاورد
قلعہ احمد نگر با سباب جنگ بہ بقدر خود بخشیدہ بیرون قلعہ بہر جانب در تنگ

دو ماند شکریان رام راج در غارتگری نواح احمد نگر قاصر نشدند که شرح آن
 تواند کرد اخرا الامر حسین نظام شاه آنها را بصلح بازگردانید ابراهیم قطب شاه
 به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈیر و گونڈپلی
 و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
 تا سرحد دریای گنڈیشتر تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
 گول کنده متوجه شده آن قلعه را با استحکام کلی تیار کنانید و درون حصار جو علی
 و دو کاها با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه به اتصال رام راج کمر
 سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی پرید شاه را بلکه خود
 طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه در سلک
 علی عادل شاه درآید. القصه چون شادی مذکور بانصرام رسید هر چهار بادشاه
 بظاهر قلمه شولا پور ملاقات کرده بسر حد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
 بر زمین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار قیل و کبک را ضرب
 توپ آنده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک پنجاه هزار
 سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
 شکست یافت اسیر و دستگیر شده قتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
 او قتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی رام راج در طرف
 سلاطین اسلام آمدند این واقعه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری رونمود
 از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
 خود مراجعت نمودند و در سنه ۹۵۲ هجری در پیر اول روز جمعه چهارم شهر
 رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنده فرزندش متولد شد
 نامش محمد قلی نهادند القصه علی ابراهیم قطب شاه از راجندری وقام کونڈیشتر

تا سرحد دریائے شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شده و ایره مملکت او
 وسیع گردید و از تعمیرات او از بقلع عمارات و بقلع واحداث بسایین لطافت
 گول کنده و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
 و لنگر و دوازده امام تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث
 نموده بود و تالاب کنگره و کتوہ بدویل و کالاجپوترہ گول کنده و مساجد
 مدارس و عمارات عالی مقام کہ باہتمام السلطان و الامقام تیار شدہ تالاب
 حسین ساغر کہ خاقان زمان زیان دو لکھ ہون صرف حفرو سدا آن نمودہ
 و سد یازگچ و سنگ بطول یک فرسخ و بار تقاع و بعض پنجاہ درجہ بر کنار آن
 دیباچہ بستہ و تالاب مذکور باہتمام حضرت حسین شاہ ولی قدس سرہ باہتمام رسید
 لہذا نام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشہور گردید گویند کہ خاقان زمان و قشک
 بہ گلبرگہ تشریف بردہ حسین شاہ ولی ملازمت سلطان رسیدہ ہزار سلطنت
 گول کنده تشریف آوردہ مصانہرت سلطان بمرتبہ امارت ترقی نمود و سب
 نامہ آنحضرت اینست حسین شاہ ولی قدس سرہ بن اسد اقد بن سید صفیر اقد
 ثانی بن سید اسد اقد بن سید سکر اقد بن سید صفیر اقد و کن میگ بن سید محمد اکبر
 حسینی بن حضرت خواجہ بندہ نواز حسینی قدس سرہ در عصر سلطان جمیع اہل فضل
 و ہنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمدہ و ربلدہ گول کنده ساکن شدند
 و ہر سببے از فیض احسان او ذلکہ نامیر پو و نذر اہل فضل و علوم مجلس او حاضر
 شدہ میباحثہ علوم می پر و بحثند و آن سلطان مرومی بود و شجاع و ہستہ و سپاہ
 پرور و عادل و معاملہ فہم از اجنہ طبقات ایام باخیر بود و آب بر عیب او بخدی
 بود کہ اگر سپہزاسے طشت ہزار نذر بر سر گرفته تنہا از گول کنده تا ملنگا و از بیہنگ
 و بیجا پور رفتی احدی مسترض او نشدی و سوا ملنگانہ کہ مملو از وزدان و ورہ زمان

بود از آنها نام و نشان نامانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه امینست که در
 او آخر عهد بر همین زاده رای را و نام که پو فوره عقل حسن شمایل بود منطوق طبع
 ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قریباً هفتاد
 او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاد شده و در او آخر ایام حیات بادشاه
 آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تخانه که در صدر مرقن نگر بود با علوی کفر
 رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکمه چون و بت بسیار از طلا و نقره
 که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
 بجهت سرکار اشرف ضبط کرده و سه لک هون دیگر از مالک وصول کرده با تحف
 و بدایای بسیار متوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذرانی در آن تحف
 چون نظر نور بر آن صورتی همان اقتاد فی الحال پت محرق عارض ذات
 قدس صفات شده بر لب ضعف و ناتوانی اقتاد و روز بروز مرض استعداد
 یافته هر چند اطباء بعالجه کوشیدند سودمند نیفتاد آخر روز چشمنده بست و یکم
 ماه بیح انانی ششده هجری بعد نماز ظهر بجام بقاخر امیدت سلطنتش سی
 و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلائق با دیده های گریان
 و دل بریان بیباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
 بود همه روز خوان نعیم او گسترده میبود بسیاری از اطمحه و انشر به الوان و طلا و نقره
 و فوا که گوناگون هزار با خلائق حبیب و کنار از روی مالالال می نمودند و ذکر
 سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
 شاه بر او رنگ خلافت مملکت ملگ اجلاس دادند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد
 جمع امراد فضلا بخلعت شانمانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و فدا و بیکانه
 عالم و عالمان مفلوح شد رباعی
 بگروئی بیکس از ظلم نزیاد قبای گل گشتی پاره از باد
 بجز مطرب کسی رهنزن نبود برهنه کس بجز سوزن نبود
 همان سال در ۹۸۵ هجری بادشاه بنا بر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و به الحاق
 نظام شاه احمدنگری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعه دار از آن جا که نایب
 عادل شاه بود چند ماه از بالائے قلعه جنگ کرد چون فوج عادل شاهی جنگ
 اور سید صلح شد و فوج نظام شاه با آتش نگر رفت و محمد قلی قطب شاه به گولکنده
 اند پس از آن بادشاه آتمنائی شادی صید میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد
 از جشن شانمانه و مجلس بلوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت نمود و از دواج
 خود و اور در ۹۹۲ هجری روزی بادشاه بزم شکار از گولکنده بجانب مشرق رود
 شد بچارگردی از طرف به موسی جبار سر نیز آب به دید بلیت
 لطیف و دلکش آب و هوائے مبارک میسننی فرخنده جانی
 خواست که در آنجا شهر بنیاد کند پس ساعت نیک دیده بنیاد آن شهر
 بنیاد شد مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازار کے چهار سوئے مسلولی الافلاک
 و چهار طاقها کے ریفع بازار کے وسیع و چهار دره هزار دوکان ایوانی
 و دو دره هزار محله و حمامات و خانقاه و مدرسه و کتو و میخانه مقرر نموده
 و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی سردار و او ایوانهای عالی و قصر
 ریفع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچه و بازار و شهر
 و محلات را از رنگ و آهنگ به تکلف هر چه تمام تر بر آوردند و این شهر فرخنده

در اوایل نام بهاگتی طوایف بهاگ نگر کرد بعد هفده سال به حیدرآباد موسوم
گردید و این شهر فخر خنده اثر مجمع فضلا سے زمان و منزل مسافران جهان
و مسکن و مواد ای اکابران داعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجه انجامید که ساخت کوه و دشت و مامون بهیبت لصایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبه نرکپور و دابرا سیم پٹن و بهونگیر و پٹن چرو که چار سمت واقع
اند مسافت مقدار ده فرسنگ اطراف مجمع قضای دست و صحرا و باغ و دستان
شده از کثرت بقاع و لکش و تراست عمارت فردوس و شش رشک فلک
اخضر گردید رباعی

شهری چون بیت در نکویے یابی تو در وهر آنچه جوئیے
او هر چه بگوست کم نیابی یابی همه جسد و غم نیابی
در بلده حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پہلوئی آن مسجد حمامی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خاصه سنگ هاسے
لطیف و لب هاسے پاکیزه بچینت صا و روار و سعین گروا سیدند و حجامان
خدمت گذار سپے مزد و اجرت بخدمت ارباب اجتناب نمیل کنانیدن
و موسس درون حاضر و مستعدانند قریب بحام که وسط شهر بود چار طاق وسیع
و وسیع هر چهار گوشه ان چهارمینار رفیع سر فلک کشیده و از سنگ آهک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سه لک ہون صرف آن شد
و در برابر طاق راستی آجے ذاب بنایت طول و عرض و در هر راسته و کایے
مسجد بکمال زینت پرداخته و بچہتہ اطبا بہت راسته شمالی با تمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبا می مذکور بنی رخصت اجرو محنت
بسالچہ مرخصان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود و او یہ

از دو اخانه سرکار میرسایند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
 و تمامی رامعاش از سرکار مقرر بود و سمت پادین شمالی و غزنی محل خاصه مقرر
 بود و آن چهارطاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکپنجره و در
 عرض و طول میدان مربع و سطح ترتیب دادند و میان صحن جوئی لطیف
 که حالا سوکاحوض میگونی مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
 بود و در جوف آن مکان دیوار مکان باستند و در کمال متانت تعمیر نمودند
 و طاقی را که در بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان می گویند بالای
 آن عمارت رفیعی بنا بر نقارخانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
 و نقیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که در بجانب
 مغرب دارد موسوم بکمان شیرعلی که در این ایام شیردل شهور است
 دروازه دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
 خارا شبیه به بعثت هر یک در طول است در عه و بعرض از خامت دو در
 و بر بالای آن تخت سنگی دوازده در عه در نهایت ساخته است و آن نمودند
 بخاران هنرمند و دروازه عالی را از جوپ صندل ملاکیر ترتیب داده است
 مستحکم گردانیدند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چهارطاق واقع است
 منسوب بیکلی از امر او خوانین و سرداران نمودند و بفرموده پادشاه مقرر شد
 که هر صباح جمیع امر خوانین با تجمل سواری خود با درانجا رسید چون بدر
 دولت سرفایز نشوند فرود او و حیدر قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
 پادشاه شوند و ایم الاوقات چند فیصل مستعد و هر دو طرف درگاه نگهبانند
 و یکپنجره پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبسته استاده
 باشند از زندگان خاص و در نظر حبشی با نهار سپاه همیشه و صفه ایوان

متصل بدر دولت سر اکمل حاضر باشند و اندرون در گاه فضلاء و سعی
بود که جانب جنویش و قمرخانه بادشاهی و طرف غریش جا مدار و بعضی
کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود و فضای
آن صنفه و سعی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران
و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم لعل محل بود صفی ایوان عالی
مرقع بادوشه نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنویسند
اسیاده چاکری بنمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکش تیار
ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوگری حاضر می بودند
و محل پنجم موسوم به گلن محل بود ایوان های رفیع و گوشک های دلکش نیز
ساختند و اکثر سلاحداران خاصه درین محل بنوگری اشتغال می داشتند
محل ششم صد صنفه بود منازل آفتاب و ایوانها روح افزا ترتیب دادند درین
محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبره خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
سپهتقم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان اکابر و فضلا
و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صنفه طولانی تهنه صد و عه
همه ترور انواع اطعمه و الوان اشربه به بر ماده بیدر لغ کشیده می شد و انواع
طه امه های لطیف و مرغ و آبی و اقسام حلویات آنچه رفیله انسان نگذرد
بر سر خوان خانه می ساختند هر کس بهر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
گیران میا و ماده می کردند و هر روز موازی و دوازده هزار نفر از قسم سپاه بران
خوان گرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع و اورس سلطان
بسیار عداوت مایل بود حکم کرد با عمارت که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
بوده باشد مشبهه چند طاقه و در هر طاقه گوشک های عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه بجنانب میدان بود و باز ارکشاده باشد با تمام رسانیدند تا اگر منظومی
 راستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رونماید زیر آن قصر همایون آمده
 بیواسطه امر او ارکان و بے زحمت پرده داران در دربانان عرض احوال
 خویش نمایند ازین جهت این محل به داد و نعل موسوم گردانید نقوش پرکار سقفا
 و جوارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن صحنی
 وسیع شصت درجه طویل و عرض تیار ساخته بودند با شاه اکثر اوقات در آن
 محل و بالای آن جلوس منسرد و بدادرسی و عدالت عالیه خلایق اشتغال میفرمودند
 در هر کس هر چه بذات خود بعرض میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
 باوشاه بنا بر تشخیر کندی کوپه و نیکننده موسوم و ک غریمت نمود و زمینداران آن
 در اندک مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعه کندی کوپه و غیره تشخیر
 عنایت منسرد نمودند قتی تشخیر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تشخیر خان
 در آن ممالک از مختصات او تا حال بنام او جاریست پس آن موسوم و ک به سنت
 و تمذیبال حکمت را او و نایک و اژیان منسرد سپهر و حیدرخان و خانخانان و ساماجی
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته
 منظر و منصور بطرف حیدرآباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه
 در کنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود و باندک
 روزی عمارات رفیع و وسیع که گنجایش فیضان و اسپان و سواران در آنجا
 بود و اکثر دربار عام در آنجا میشد با تمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب
 شاه برای سپهر و لشکار در صحرا مرند از خوش بهار گذار منسرد و چین اشتغال
 لشکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سنبه و مطر و در
 آید جاسوسان بعرض رسانیدند که با طرف این کوه جایست به خوش و مرغزار

و لکش چشمهای آب زلال روان بادشاه با نمت اسپ چپاینده بر آن
 زمین که دارالخلافت حیدرآباد و کرده است حکم کرد که قصرهای ضعیف و ایوان
 های وسیع در آنجا بنا سازند پس هر چه اجدان حوضهای بزرگ و نهراکے
 آب روان و باغات جنت نشان اندو اسن کوه تاجیدر آنا و ترتیب و اندو
 اندک روزی دیوار و لنگره های آن بنامیت ضعیف با تمام رسانیدند و وسط آن
 درختان میوه گوناگون و گلهای بو قلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
 به بنات کبکات و آن باغ و باغ محمدری موسوم نمودند و در آنجا درختان بنه
 حلاوت آگین نصب کردند

صفت انبه چکوم که شیرین و لطیف کوزه قند و نبات است و مخلوق بر بار
 درین ایام رای جهان ارای بادشاه آتضا نمود که چون ندی سوسی طغیان
 می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود و خلایق که از انطرف آمد و رقت میدادند
 ادیت می کشیدند پس بالای بالای آن آب تیاری پل شروع کردند و در
 عرض دوازده درجه مستطیل و دو طاق یعنی گان با باستحکام تمام با تمام رتبا
 قریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن
 و در حروف صراط المستقیم است و هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است
 و عوام الناس بنام پل نروده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
 و کالت خود بسیاوت پناه مرزا محمد امین که بو فور کارانی ممتاز بود و عنایت
 فرمود و مرزا فرکر را پنهان استقام او چه بانبانی نمود که جمعی رعایا و بریالیه بودگی
 و فرزندت کاران شدند و او تعلقه بند و بستنی خود به سوای راو بر همین بخشیده
 مستعدی امور سلطنت گردید و مران ایام غیور سلطان و کیل شاه عباس و اسک
 ایران نرود سلطان است چون مراتب اتحاد از مدت های فیما بین خصوصاً سبب

اتحاد و نبش شیعه فیما بین آنحضرتان مشد بود تجدید استحکام یافت محمد قلی قلی شاه
 استقبال نموده در گاه چبوتره قلعه محمد نکر عرف گوکنده از آن عالی شان ملاقات
 کرد و مکتوب شاه عباس بمطالعہ آورده کمال مسرور و متبجح گردید پس اغر بوسلطان
 تحایف نصیحت آورده بود و ندب نظر اشرف گذاریند مثل تاج مرصعہ شیش قیمت با کمر
 خنجر مرصعہ مکل و چهل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصعہ و عنان های زلفیت
 و موازی پانصد ثوب مخمل و طلسم فزنگی و خطائی دو دوازده جفت قالین کج بافی
 و چو شقایق دو دوازده درعه و دیگر تحف ایران بطور آورده به تشریفات خاص
 و مرآح شایسته اختصاص یافت مدت شش سال بواسطه فتنه و استیجاب منحل یعنی
 پادشاه ہندوستان کہ بطرف احمد نگر وغیرہ ہم رسیدہ بود رضای مراجعت کبیر
 مذکور در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان کیسوائی انعامات مشارالہہ تا
 می گردند مخفی نماید کہ چون در محلات پادشاه مکافیکہ بنام میریہ علیہم السلام باشد
 بنو و بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانے رفیع مشتملہ بہ نفیثہ طبعہ در پہلوئی
 واد محل تیار سازد پس بذات خود باہتمام آن مسرف و فمانندہ درازندک مدت
 ایوان مرتفع مشتملہ بہ منقوش غرفہ ہا و ایوان ہائے منفرہ و دکش باہتمام
 رسانیدہ بہ خدا و محل موسوم گردید **بیت**

ز عالی غرفہ ہائش چشم بد دور نقوش طاہرہ چون ابرو سے حور
 طبقہ ہفتم تا کہ بس رفیع بود بنام الہی محل و طبقہ ششم را محمد علی محل و طبقہ
 پنجم را حیدری محل و طبقہ چہارم را سن محل و طبقہ سوم را حسین محل کہ در آن
 اقبال دو و تمانہ اجلال بود محل جنغری موسوی پس نام محل و دویم و اول
 محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گرد و آیند و نام دوازده
 امام برین قصر ہا مبارک تر تعظیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیب پوشیدہ نامذہ کہ جمعی

از بزرگان اسفل اراده دیدن عمارت بتات کہاٹ نمودہ بے پروانگی
 در نشہ بالامی انکوہ برآمدہ داخل آن منزل مبارک شدند چون گامیانان
 ممانعت نمودند انہارا زود کوب کردند کیفیت این ماجرا برض اقدس رسید
 بہ علی آقا کو تو ال حکم شد کہ گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نمودہ
 کہ مردم مغل ہرزہ کار بسیار فراموش شدہ اند چون در ان آوان سپاہ مثل
 یعنی سپاہ بادشاہ و ہلی بہ تسخیر دکن توجہ نمودہ بود فوج اکبر شاہی در نواح
 احمد نگر یا نظام شاہ طسح جنگ انداشتہ بود فرمان ہمایون اکبر شاہی صادر
 شد کہ جمعی سلطان ہرزہ کار کہ جہاں باشند و سودا و معاملہ با کسی انداشتہ
 باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غور جو اسنے و نشہ شراب بی ملاحظہ
 بہ سرنوبتان کو تو ال خانہ را رضاداد کہ مرا مشرف شدہ پٹھان و مثل و غیر
 را از شہر اخراج نمایند سرنوبتان و پیادہ اسنے کو تو ال متوجہ کوچہ و بازار گرد
 ہر کس از سوداگران منسل و عربان از جاگیر و غیر جاگیر کہ دیدند مقید نمودند غوغا
 عام و کوچہ و بازار برخاستہ چنین شہرت یافت کہ نثرمان خاقان زمان
 بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب عناد و بی باکان دکن دست تظلم و بیداد
 کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدرآباد پورند و در یک لمحہ بتاراج بروند و کار
 ازینما گذاشتہ بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
 بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنانچہ از پل پل ہزار شمشیر و خنجر عداوتی یافتند و ان
 مرزا محمد امین میر جملہ شاہی کہ جہاں در خانہ عامرہ بیدار انجام ہم نام اشتغال میداشت
 چون این خبر استماع نمود فی الفور توجہ بہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ
 بر بستر آسایش و خواب تکیہ نہ نمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس
 نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظہ و بے تہاشاد در واژہ راچنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
 رسانید و عرض کرد که آنحضرت از در کچه باوقصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
 در منظر ایوان رسید و دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بجز دو دیدن و غضب
 بفرمود باستمگاران پایمال فیلمان نمایند و علی آقا کو تو ال را که سبب غفلت او
 این حادثه رونموده بود در معرض عقاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
 حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کو تو ال فوراً
 متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
 و نو جوان و پیاده گان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را مینی
 بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
 پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشاند کیفیت شورش
 خدا بنده بر او حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینو لا باغوائی
 مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان منحرف گردید پس با اتفاق جمع
 از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
 سره بود فراهم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
 و خاقان زمان را اسپی رسانند با وصفیکه شاه راجو زمین اقبال سلطان جاگیر و خواه
 مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
 آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را ببنر رسانید و بسیار
 راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به سیجا پور رسانید
 و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو
 درت العمر در سیجا پور مانده در همانجا رحمت ایزدی پیوست تا آنکه بنیره شاه
 راجو ثانی بجد را با و آنگه ساکن شهر شرجون ابوالحسن تانا شاه مرید شد و بود

برتره ابارت مدتعلق نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در بلخ امین الملک محاذی قطر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بچلبدی تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل با تمام
رسید بلیت

اهل دولت را فضا می لکشانی آن بود در لطافت بچو جنت و لفر و زجان قنار
در ۱۳۰۰ هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاد پسر اختیار نموده است خاقان زمان
النصر امین مهم بعیده مرزا محمد امین میر جمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
ادایل حال آسی را و نایکواژی را خلعت و بانیده موه سید حیدر حواله اردو مجدداً
و دیگر امرار نامزد ملک دستر نموده را و عظم در آن قلعه شتافته اکثر ممالک انرا در
انصرف آورد چون ملک مشخون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر جمله راهی
انصوب گردیده با فوج سابق محلق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاورده هر روز بمقانی و هر شب بمنزلی بسه می برد میر جمله بمالک دستر رسیده
در بزرگه منگور و دهنده سرد و قلع و دیه بایت تاخته الملک را سخر نموده بدار السلطنت
حیدر آباد معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تخریح
و افراح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید و مرور ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را از پر مدگی آورد تا توانی بر مزاج او قوی گشته مجنن بمرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جانبری نیست
از جمع ضمایمی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعدة شکرنا بچری طاهر روحش
بسوی جنان خرامید با شتهار این جنم در بلده حیدر آباد دریای حوادث و فتنه
در ملاحظه زودیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

از گذراندن نذ و جلوس جمع امراد اعیان و علماء و فضلا بسنل و تکلیفن خاقان
 جنت اشیمان پرواخته بنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
 بادشاه چهل و نه سال و ایام سلطنت اوسی دو دو سال و هشت ماه بود در
 عصر آن بادشاه به قنادگف هون صرف عمارت شده و هر سال لنگر ایمیة ثمان
 سبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل و محرم
 شریف مصارف و اخراجات و عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل
 طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن که
 میگویند و تباریح دویم که روشنی میشد آنرا کهن دویم می گفتند و تباریح سوم
 در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
 تا پایین بجز از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک احضار
 صد کرده بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جمله طبقه ها روشنی
 کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد دو و تحتانی متصل بازار که درین ایام بادشاهی
 عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این مردم
 عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند در هر الاوه ده هزار طاق بودند که شب
 چراغها روشن می نمود به شب و هم عاشوره عالم با روشنی و تکلف تمام
 تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار ایست در این ایام آن مسجد شریف متصل
 به دلی دروازه واقع است میبزدند و از آنجا به الاوه میروند و دروازه سلطنت
 حیدرآباد حکم اشرف بود که جایجا عاشورخانه با تکلف تمام نمایند و جمله اخراجات
 از سرکار مقرر بود و در محالک محروم تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
 خانه ها که می نمودند اخراجات آن محالات میدادند در سرکار اشرف
 مجراد محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دو ازوه هزارهون به سحاق و سادات مغرب و قهرمی نمودند و تیز هر سال که
 می شد یک لکه هون خیرات باغبان و فقرا میداد و هر سال مبلغ بحسن کلی
 از نقد و جنس و قماش بکده معظمه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف
 و شهید مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و هر شادی می نمود
 و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته و شخصی
 که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقد
 و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فضل
 آن بادشاه کامیاد بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده در جای
 در ره دوست دلانیت ضرر دانستم سخن اهل غرض بود خطر دانستم
 بد و زخمت کم نشد شوخی صیاد که این دام و گرشد به دل منی خطا از آردی
 ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
 محمد قلی قطب شاه صبحی روز چهارشنبه بست و دویم شهر جمادیه سنه در همان روز محمد قلی قطب
 شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار شما کرامت خواهد نمود این طفل منی
 تا پرورش او نایم پدرش به لیت اول میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
 شد خاقان زمان خود تشریف برده آن طفل را از سکن بوخجانه آورده پرورش نمود قاضی
 محمد سمدانی را به تعلیم او نام زد و بعد چند یوسف صاحب که شیخ
 او ستاده و سرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسب سوار شدن
 و تیر انداختن و بعضی دیگر هنر با و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
 او مامور نمود پس او پو شیده ماند که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمه
 شاه لردیه حیدر آباد است وی در صحبت اهل کمال رسید کسب عرفان
 در شش ماهی بر سر بر ملکات تنگانه جلوس نمود این بادشاه از جمع علوم

ماهر بود و شیوه حمیده و اخلاق پسندیده داشت سخنی و زوی مروت بود که بگی
 صغار و کبار را خوش دل و شادمان داشت و صف حدیثت سن مرتکب بگلچونه
 لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
 پناه میر محمد مومن استیرا بادی در صفات او و تهیت عید سعید گفته رباعی
 با محبت نیاز بستم عهد و پیمان توئی کنه حالی می فشانم پیش جانان توئی
 حسته جام کنه لیکن جان فشانم تازه است عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی
 و این میر محمد مومن از امرای قطب شاه است از عهد محمد قلی قطب شاه از زندان
 شومای بانام بود تا عهد سلطان عبدالرشید قطب شاه در قید حیات بود و در علم
 تخییر بدر که کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و دایره
 خود در بلده حیدرآباد وقت قبور خاص و عام کرده لهذا دایره او بدایره میر
 مشهور است عمر در از یاقه در سلطنة اجمری رحلت فرمود و در دایره خود
 گشت فرزند داشت امجدالدین نام بالجملة چون جلوس بادشاه منتشر شد از
 جانب سلاطین اخلاص خصوص زمر و بادشاه ایران ایلی ستم تحف و هدایا
 خطوط تهیت حاضر شدند و بهین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که جموع
 نوکران این دو لئحانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماهه پرتاب
 راو که درین دو لئحانه همه سال از جمع جماعه خیل وضع می شد مساف دارند
 و در یکپنار و بست و چهار سال مزاج بادشاه به اراستن باغ محمد شاهی
 توجه فرموده در آن سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
 گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابان سه طرح انداخته و در بر جانب
 نهر آب جاری گردانیدند و تاریخ بست و هشتم شوال سلطنة اجمری بشکونی
 سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمله اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهر یاری برادر همان روز بسیادت پناه میر قطب الدین
بنابر پرورش سپردند هر یکی از شعر تاریخ تولد او تجویز نمودند تا بعلامه قاضی
و میر موسی استرآبادی دو حروف کام بخش جهان تاریخ بر آورده و شاعری
در حروف خلد افتد بلکه ابد آن تاریخ بر آورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع
و فلک فرساده و کتاس مسجد جامع است که در ۲۳۰ هجری آنماز تیار او شد و الحاق
به مکه مسجد شهر است در وقت بنای آن سید مبارک باد شاه زمان جمع
علماء و فضلاء را جمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تیری از وفات نشده باشد اول سنگی نهاده شود علماء و فضلاء حدیق القول
معرض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود و آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تیری از من
فوت شده باشد پس باد شاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن باد شاه قریب سی هزارهون صرف آن مسجد شده با تمام زبیده
و در عهد سلطان عبدالقدّس قطب شاه و سلطان ابوالحسن تانا شاه تمامی ایام
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقیمانده بود و در عصر عالمگیر باد شاه
سنگی هجری بحسب ضرورت با اضرام رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت
و صفای بطاوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گامی از طواف کنندگان
خاسله ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عباد کنندگان نیافته اند بدین
سبب سیمه بکله سید من جانب البه بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
و در خمیر سنجی از دار السلطنت حیدرآباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
موسوم ساختند و در عرایض و آسایش مبتدین مشتکبه و قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دو تختانه بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعضی
 پنجاه درجه هر دو حصار شهر حصر نموده بمنبع آب رسانیدند از اینجا بنیاد دیوار حصار
 برداشتند بست و پنج درجه عرض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون
 زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته شرفات و کنگره ها بر آورند و جمع عمارات محل
 بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمان لطافت و صفا
 محسوس می چهار راسته بازار دلکش و در وسط آن چهار میتار بر رخ بنا نهادند آن
 چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
 کهنه گویند اکثر شنگها که او را مشیر الملک بر سر و رنگ طلبانیده در ساله هجری
 قریه سرورنگ احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لشکر فیض
 قلعه گویند و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندهی که جنت خود ساخته
 بود احداث فرمود و عمارت آبی محل و محمدی محل و لوائق آن که بعد سوختن
 آبی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
 طبقه بنا نموده بود به سبب فطر ارتفاع از برق سوخت سلطان بجای داخل
 قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در
 نکاست بعد سوختن بلده حیدرآباد به عالمگیر و غیره بموت بعد از عمارت
 مذکور علت افتادن برق سوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته شنگها
 اتمام و مان صرف عمارات نموده اشرفی از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه
 دین پناه در نیمی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه
 سمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح و نظریه
 نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر حال بصورت تعمیر یافته
 از آن جمله باغ محمد شاهی و دیگر عمارات با جمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود نهایت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
 او از علما و فضلا سباحته پیش آمد که روان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
 می باشد باعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فرست
 ایشان بسبب دراز قد آن بیشتر می باشد بعضی گفته دراز قد آن نیز زیاده
 صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پالم و دراز باشد
 نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پامینا کوتاه
 نشان ابلت نظیر بعد شدن دماغ و این علامت در شرح پنج البلاغت گفته
 فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاد از کلانان باشد و در مندان جواب گفتند
 که شیخ ابوعلی در فتوح شفا گفته جمعیت خاطر و توقع مال در طغریت و دماغ قلت
 افکارات و مکرومات و دینوی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
 حافظه بطفلان از آن باعث زیاد از کلان است بادشاه گفت خوابیدن
 بجانب پهلوی راست موجب تفریح و توشیح دل است عاقلان جواب بعض
 رسانیدند که اول اومنی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
 حسید دل آن حسلا صمد می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
 می شود خلاف بر پهلوی چپ و در جلد سابع میرخواند مذکور است که اهل
 خطه و ختن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنا بر آنکه دل جانب چپ است
 هر که بد آنجا نب نشیند بدل نزدیک است العرض سلطان محمد قطب شاه
 قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطانت
 لسان و فصاحت زبان فرمودی همچنین هر چه می خواند از بر میداشت
 قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهرزاده خداداد مرزا را بموجب
 گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
 تا با آن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه سپهر که ماندی صاحبش در
 همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد مهر کس که خاندی آن معلم در همان سال
 مردی اگر چه از اخراجات او از سر کار مقرر بود اما آن مشتری بجهت حسن
 سعادت از برجی به برجی و از ایوانی به ایوانی او تعلیم می بعد دیگری تا دوازده
 سال لب بر مرد چون هم در دوازده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره وافی
 اندوخت و انوار فداست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
 شد و سلطان را نیز تمناهای ملاقات و از حدافرو و ولهد تا ریخی سعید تجویز نموده
 آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی برجی بجل اشرف آمد
 یعنی آن شهرزاده سعادت آثار را بمشگویی بادشاهی آورده بملاقات و معانقت
 پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
 گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلوی بر بستن نتوانی نهاد
 اطباء با لجه پرداختند و والده ماجده سلطان تجویز اطباء مصری هندی گشت
 و گفت که معالجه اطباء مصری بمزاج اشرف گواره خواهد بود چه بادشاه نشو
 نمایافته ملک و کن است علاج اطباء هند موافق خواهد بود اطباء یونانی هر چند
 خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تنگین خواهد یافت اما اطباء هند
 و و اما گرم داده آتش افزونند حکمای یونانی هر چند اضطراب و تالف کرد
 خرمین محلات بر اطباء مصری نهمه داشتند آخر الامر مرض استدویات
 و سحر سبکات شد آخر بروز چهارشنبه تلخیص ماه جمادی الاول ۱۰۰۰ هجری
 روح پر فتوحش بر وضیه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست تنظوظان
 حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک غیر در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

و او باش شده قاسم کو تو ال را گفتند که در چا و طری گنج بمهات، اقرار کرد -
 حسن بیگ نایب او در چهارمینا رقرار گرفته مردم اسواق را تا لید بلخ نمایند
 که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشد اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
 سیاست رسانند و در دوازه عالیبه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصیل
 نزدیک محل با جمع چاکران جایجا حاضر باشند پس بموجب وصیت بادشاه
 شهنزاده عالی قدر سلطان عبدالقدیر زاباکوت خسروی چون نیر عظم آهسته
 در شش نشین محمدی محل براورنگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا خلائق از
 ورون و بیرن یلوازم زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات
 مسادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کارش بادشاه مبرور مغفورا
 غسل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گبندی که ظل آبی در حیات خود
 تعمیر فرموده بود وقت عصر دفون کرده فاتحه خواندند علامی مهنامی شیخ
 محمد خان ماده تاریخ پارس مصرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد -
 عمرش سی و چهار سال یکماه بست روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
 پنجاه شش روز بود و البقار لمن اللک المعبود - تو که سلطنت بادشاه ذی جلال
 ظل افتد جهان پناه سلطان عبدالقدیر قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال
 سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع غر و اقبال طلوع نموده در عمر و دوازه سال
 بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول شصت و هجری بخت سلطنت جلوس فرموده
 همکن در او آنگاه استاده عقیدت بجا آورده نذرت هینت گذرانیدند
 و زبان بدعا و شاکش و ندامت و سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت
 کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
 فیلهها و اعرابها زربار کرده در اسواق و کوچه های تمام گرداننده ایشان

کردند مولانا رونقی مادہ تاریخ جلوس گفتہ مصر صبح مزین شد
 جهانی از جلوس شاہ عبدالقد - چون این خبر مینت اشراف کائنات ممالک
 اشتهار یافت کلاہ سلاطین اطراف خصوصاً ایلچی شاہ ایران و وکیل
 چپانگیر بادشاہ ہند با تحف و ہدایا و مکتوبات تہنیت آمدہ ہر یکی مخلص و مسرور
 کردند خاقان زمان بہ نپور بست ممالک و عزل و نصب امر پر داشت چون علانی
 بغہ اجمعی مبرم من استر باد ہی بر حمت ایزدی پیوست سلطان مغفور منصب
 پیشوای راجہسی کار شریک فی نمود چون بادشاہ عدالت پناہ اورنگ نشین
 خلافت گردید والدہ سلطان چیت مکان متوجہ داماد شاہ علی پسر زادہ شدہ خلعت
 دہانیدہ چون بعد وہاہ جوہر کاروانی در شاہ محمدیاقہ شد عدالت پناہ بعلامتہ العلماء
 شیخ محمد خاتون کہ از مملکت ایران آمدہ بود معزز فرمود منصب منشی گری نیز آن
 عالیجناب مفضول گردید منصور خان کہ بر منصب میر جلگی سہ بلندی یافت چون
 از قسم نہ رسیدگی بیہ پہرہ بود باہاد و اعانت بر بہمان سر انجام میداد و او در
 مقام غور و پروخت سپاہ و زائد و قاسم بیگ بر عہدہ کوتوالی و حسن بیگ بہمد
 نیابت از بجال ماند و خواجہ افضل ترک کہ جب گیر چار لکہ ہون شد وطنی داشت
 موسمی منصور خان بر ہان جاگیر بجال شد چون خاطر اشرف از انتظام ہمام
 سلطنت خارج گردید و فصل بر شکار بسیر باغ لنگم ملی کہ سلطان قلی قطب شاہ
 احداث آن نمودہ بود متوجہ گردید چندی در اینجا بقیش و تماشای پروخت پس
 از ان بسیر تلاب حسین ساغر چندی ہمیش و طرب بسیرودہ بہ بنی باغ تشریف
 فرما شد و اگر فصل بر شکار در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیدہ بود عیش
 عشرت دار و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار گرفت کہ در عدالت
 پناہ دیہانہ سیر نابرتیجر ممالک بیرون آمدہ چون رونق افزائی و دولتنامہ شد

تفرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله جمعیت مبدل شریعاً از آن جشن سالگه‌ها بود
 پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیثه تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
 مولود البنی صلی الله علیه و سلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن بود
 مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن اعلما و فضلا و فقرا محنت می‌شد
 و خرج هر ساله آن پنجه را همون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بختگلف هر چه تمام
 بعمل می‌آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصور
 محل تنبیه مشتمل بر چهل ستون برپا میکردند و در هفت و دهم ماه ربیع که بقول
 اصح روز ولادت خیمه البشر است صلاک عیش میدادند و مدت دوازده روز
 ششپایین شور پر سرور میداد می‌یافت و در شب آخرین جشن خوان الوانج انواع
 نعیم در میدان داد و محل می‌کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از آن خوان
 کرم تناول می‌نمودند و بیرون دو تخته و در آن شب چو اغان روشن میکردند
 و آلات تشبازی اندرون و بیرون سرمی‌دادند آن شب تا صبح همیشه مشغول
 می‌بودند و در هر کله رقص و ساز را با طبل و آقاب جهان تاب کرم میدادند و در
 این شب تاقان زمان از دو تخته فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
 تاشا و تفرح آگین بندی و روشن شدن شده تا چا و ژری گنج صبوتره کو توالمی بود
 تشریف برده فیل کوه شکوه را در اینجا بگمک مصلحه لحنه نگاه میداشتند و در آن
 طبق با زرد جوامی تیار می‌نمود و سوداگران و تاجران که دکالین را با انواع کلفا
 و صحره آلات آریا بسته آگین می‌بستند تحایف مرغوب گذرانیدند و تشریفات
 و نعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا همان شوکت و عظمت مراد
 می‌فرمود و اخراجات این جشن ببلغ سی هزار تومان مقرر بود از ارباب مدعی
 سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه به هم تعزیه واری و دین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه با دست
 از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره نتوانند و گوشت را داخل طعام
 نکنند و قصابان و کاکین خود را بردارند و تنبویان برگ تمبول نفر و شند
 و جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافه نام
 که چه بنهند و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السلام بجا آرند و از جایدارخانه
 چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای کسب و سیاه به اکثر ازان و بندگان
 و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
 خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرسش
 بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به منخل و طلسم سبز و سیاه
 می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت هاسه
 چهارده درعی که آیات کلام مجید و اعمیه کاشور در آن منقوش بوده باشد بان علم
 می پوشانیدند و چراغها و شمعان هاسه بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن
 می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعها
 کافوری بالای ایوانها و اطراف حوض چسبیده هر شب می افراختند و ذکر
 آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می فرمودند
 و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تفریه داری الواعظ محمد غزیه
 بی گوشت حاضر آورده همه کسان می خورانیدند و در قصبات و دیهات
 محلات ممالک محروسه همچنین تفریه داری و سوغات می فرمودند و همچنین
 تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیت باصفاء سلطان محمد
 قطب شاه بر بالای کوه عمارت عالی و قصر متسع سه منتره تکلف بر چه
 تمام تر ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضا در وقت

کوه عمارت و دیگر بیشه بروج فلکی که تحت سلطنت و امانت بادشاهی بدر آن
 گنجد جایجا بنا نهادند و آن کوه با صفار مسوسه کوه طور ساخته در اطراف آن
 فرسخ و فرسخ بساتین پراز اشجار و باغهای پر از اشجار احداث فرمودند
 و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان تیر و در حوالی کوه و کوه بنات گها
 که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطره بساتین را رسته و پیر رسته
 بودند خاقان زمان برای سیر کوه طور تشریف بردند و از غایت فرح
 بعیش و نشاط مشغول شد و باغی

ز یک جانب پرسیرویان بسیار

ز یک جانب بهشتی شد نمودار

چو مه و ماه رخ انور کشاوه

ز یک سو فرج محبوبان مساوه

تا مدت یکماه در آن عشرت سر مشغول سیر و طرب بود پس از آن متوجه

دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن اینجی دلی و در هنگامیکه شاه جهان بادشاه

در سال جلوس خود در سنه ۱۰۲۰ هجری متعاقب خان جهان بودی که از آن بادشاه

ستوهیم شده به احمد نگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت آگره

بصوبه دار السور و پریان پور نهضت فرمود چون به بلده مذکور رسید

بنا بر اظهار مراتب و بیستنی گنجی با تحف و هدایا سکه لایقه بصحابت شیخ

محمی الدین پیرزاده او چنین مرسول داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت

پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر

فیل با و محبت شد درین ایام الملحمی شاه ایران الموسوم محمد قلی بیگ به مع

نام و تحف گرانمایه بلاذمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات و انفر

و انعامات متکاثره کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و سیر قلعه

محمد نگر و زیارت و روضه والده ماجه نمود و پروخت شریف الملک بمرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنگور سر شورش برداشته است لهذا شجاعت و نگاه
 ایلچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنده مخفی نموده مشارالیه آن شب
 دیگر یلغار کرد و وقت صبح که هنوز آن پیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون ایل
 تا گهان بر در خانه اش رسیده در پایش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
 این اجل گرفته سر سمره از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که می
 ایلچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرد و سر پرغورش را از بدن جدا ساخته نهادند
 بجانب گول کنده برآمد راهی شد و قتیکه باد شاه از دروازه قلعه گول کنده برآمده
 بچیدرآباد توجه نموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده به نظر ملا زمان در آورد
 بنوازش قلعت سرفراز گردید تا حال کمان جویلی بود و وسط حیدرآباد بنام
 مشهور است که انرا کمان ایلچی بیگ می گویند در شب ششمه هجری باران
 مطلق نبارید پیش ازان دو سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و تالاب
 های کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم مطن و حیدرآباد و چاه های
 عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز می کنند بیدند آب نمودار نمی شد و در
 باغات اشجار نود و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
 ولایات و دیهات خانه بخانه از مردار گردیدند و در محلات و اسواق شهر
 چندان مرد های می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق در آرزوی
 نان جان میدادند و مشت برنج بمشت میسیر نمی شد و در الوقت خاقان
 زمان امر فرمود که چاهش غله با باشد همه را بشهر آورده بفرشند و نگاه
 نداشتند ازین سبب در واد السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ما کول هم
 رسید اما در او ایلت دیگر مطلق بهم نرسید خاقان زمان با وجود پیشه لنگر
 امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

نگر باسے نیرنگ مقروگروید و دیگر ہاسے آتش پختہ بہ فقر امید اوند و حکم شد
 کہ در ہر محلہ چاہہ باچیان بکنند کہ اگر طرف زمین آب رفتہ باشد براندر غرض
 انقدر اہتمام در ایقاعی خلائق فرمود کہ مافوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
 ہمالک نیز واقع شدہ بود و ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
 و در ارا سلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لک آدم کفن دادہ بود ماورائی
 انہا کہ بی کفن مدفون گشتند ما را انہا خالق العباد دادند و در مملکت بران
 زیادہ ازین بود شاہ جهان بادشاہ در انجا نیز انچنین سعی با در ایقاعے خلائق
 کرد و تاریخ این حادثہ عظمی شاعری بسہ کلمہ آورده مرفض مرگ بگنج آمدہ
 طغیاننی آب موسی چون در سنہ ہجری دسینین ماضیہ باران کم باریدہ
 بود و در سنہ ہجری مطلق بتاریدہ موجب قحط عظیم شد چنانکہ گذشت دین
 سال در موسم برشکال مدت چہار ماہ علی الاتصال باران این چنان باریدہ
 کہ فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود بہ تنیانی آمدہ
 چنانکہ ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چہار شنبہ
 بیستم شہر صفر سنہ ہجری انچنان تنیانی نمود کہ آب از بالای پل ریت
 نوازندرون شہر آمدہ اکثر عمارات عالی و منازل رغبارا منہدم ساخت و پارہ
 اندا شجار باغ محمد شاہی را کہ در دو تخانہ بود بر بود و جوش آن از صبح تا دوپہر
 و سہ گہڑی ماند بعد از ان رو بکلی آورد و در ہمان سال سبت چہارم ربیع
 سنہ ہجری بادشاہ از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانہ شدہ انجا
 نزول اجلال نمود و روز دیگر بقصبہ منصور آباد تشریف برد و روز سیوم
 یا نسیہ بقصبہ فرح بخش نیارت آباد عرف حیات نگر کہ از محدثات والدہ
 ماجدہ خدیو زمان است و از وہ روز ہمیش و طرب گذراندہ جشن نوشتند

نویسند خود بعمل آورد و اخراجات این جشن جناب بخششی بیگم والده اش از طرف
خود نموده بعد از آن بیدرآباد تشریف آورد و هفتادم ذی قعدة ۱۰۲۷ هجری
خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر معین الدین
محمد الملی شاه ایران و خیر اتخان جاگیر دار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
بجانب ایران رفته بود بلا زمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخلا
لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور اشلاک یافت
سیر محمد سعید میر جمله الخطاب معظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران
خاقان زمان بود و او از سادات اصغهبانی است چون وارد حیدرآباد گردید
خدمت سلطان محمد عبدالقادر قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه و کالت
و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لایستی از مصاف کرناهنک
که یکصد و پنجاه گروه طول تخمیناً و تماسی کرده عرض و چهل لکه روپیه حال شست
مشترک معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کچی کوٹ و سدھوٹ و کڑپه
و غیره حاکمان آنجا استراخ نموده بتصرف در آورده و ثروت و ملکات او بجا
رسید که سوامی فوج سرد کار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
مخالفتان در پرده دولت خواهی صرهنهای دور از کار زمین نشین پادشاه
می ساختند برین هم پادشاه عسادل و باؤل و سخی و متهور و دانشمند
و نیکو شمایل و حخته خصایل و خوب بود قدر شناس بود باب علم و هنر در
عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آمدند و هنر مکران
عالم و آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در
تحقیق بنایت بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقام صدر
و مارب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از محیطه نگارش بیرون آورده
 است. مهنور در بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده و نگیندی که باین سمت بلده
 بکمال رفت و بلندی واقع شده آن بادشاه جنت را آنگاه در آن گنبدی
 مصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار در آن
 مکان فیض نشان اثر آبادی نمانده این چنانچه در تاریخ قدوسی از احوال آن
 بادشاه همین قدر گفته اند اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
 اند بیتی مختصر گوی و مختصر نبویس به مثل طبع شهبان به مختصر است
 و در سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تاناشاه پس از انتقال
 سلطان عبدالقدوس قطب شاه در تعیین جانشین او فیما بین ارکان دولت
 اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از بنیری میر حسد
 که مالصاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کلبه نیران جیشیه
 و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از مهر گوشه و کنار او از جنگ و جدل بلند شد
 چون اعانت ملک بخش حقیقی معادن عزیز ابوالحسن بود میر تقی و کلکنا
 و مادنا که هر چه نوکر پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده ریشتری ابوالحسن گشتند
 و موسی خان بطریق مستمدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به سوم ربیع الثانی
 سنه الیه نهضت نمود درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاہر همراه
 سید احمد بودند در باطن معاون ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
 کنج خلقی و زشت خونی جمله نوکران خود را بیدل داشتند بود بر خلاف ابوالحسن
 که بصلاحیت و سخاوت و داد و دوش و نیکو اخلاق از همه ما حسن سلوک
 میداشت القصد همه متفق گشته سید احمد را معزول و بی اختیار ابوالحسن را
 بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجودش خلق را مرمون کند

سبب سلطنت با ابوالحسن تاناشاه چون میرجمله جهت سلطان عبدالملک قطبشاه
در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاهی احداث کرده مقصود آن تالابے
طرح انداخت که تا حال آنرا تالاب میرجمله می گویند بادشاه را در انجام همان
برده و دوسه روز داشته ضیافت شامانه نمود بعد از آن حرکات پسرش
میرمحمد امین که به نشئه جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
پدر بستی بدربار آمده بر سر بند بادشاهی در نشئه شراب بخواب رفت و می کرد
موجب افزونی سوار سوار بادشاه شده آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
با متعلقانش نظر بند داشت معظم خان میرجمله بمحاینه ای حال دلبر داشته رفقا
گذاشته در سال بست و نهم شاهجهانی بشهزاده اورنگ زیب که بصاحب صوبگی
و کن اورنگ آباد سکونت میداشت رفته توسل که در شنبه ۶۹ هجری از محبت
آن اورنگ زیب خلافت است حسته از شاهجهان التماس طلب خود
نموده شاهجهان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان بتفصیل حضرت
نیچیزی ذات و دودنزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان
عدم تعرض از او متعلقان او به سلطان عبدالملک قطب شاه معصوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانه نمود و سلطان عبدالملک بمحمد استماع این خبر
محمد امین پسرش را همه اموال و اسباب او به ضبط در آورد بر محلات او
پیره بندی نموده بادصف و رود در زمان هم متاثر شد محمد اورنگ زیب
شهرانی متضمن اینکه شهزاده محمد سلطان می خواهد که از راه اوسه
بخدمت عم خود شجاع به بمبکاله برود و بچیدر آباد گذارش خواهد افتاده
بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی
روزگار به تیاری ضیافت پیروخت محمد اورنگ هشتم ربیع الاول ۱۰۴۹

تختین خلف خود محمد سلطان را با بوسی خان بطریق متعلمه بنجیدر آباد
 را ہی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهفت منرموودین هنگام سلطان
 عبدالقد قطب شاه خیردار شد محمد امین را با والده او روانه ساخت مشا الیه
 درازده گروهی حیدرآباد ملازمت سلطان محمد پیوست چون رستم و لشکر
 سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر خشم
 ربیع الثانی سنه لیه بانقد و جواهر و طلا و نقره به گوگننده رفت محمد سلطان
 برکنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
 جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز
 دیگر حیدرآباد تصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
 و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار نموده تصرف محمد سلطان در آمد
 افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه با
 مال مال ماند بر چند سلطان عبدالقد انظار ابواب مدارا و مواسامتی نمود
 و مکرر جواهر و فیل مشکش فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
 در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت در باب کمک
 مکرر بعاذل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید از محمد سلطان طعنی
 شده در سجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید شکر
 آراست و در قلعه که دو سه گروه حربی است معین مورچال نموده تا آنکه
 از قلعه گوله های توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم
 و آویزش سنگ در هم افتاد و آخر الامر قطب شاه بلا حظه اینکه خون بر زمین
 مسلمانان بناحق نمی شود میوه احمد و اما و خود را فرستاد و بقایا پیشکش
 سادات ما فقیه را با سباب داشتانی مرزا محمد امین ارسال داشت

بجا از آن والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه عقیده تقیر و دلپذیر از و دل چسبید
 قطب شاه سلطان صلح فرمود و آن دختر را موازی و دو کله رو پویه بعنوان
 جبهه باغراز و احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میر حمله و وار هم
 جمادی الثانی سنه ۶۱۵ جلوس شاه جهان مطابق سنه ۶۱۵ هجری برکنار حسین باغراز
 از ولایت مقبوضه رسید آخر از ملازمت محمد اوزنگ زیب نموده با جازت
 نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اوزنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
 بنفتم رجب عنان سعادت بصوب اوزنگ آباد معطوف ساخت گویند
 سلطان عبدالعزیز قطب شاه بعد مر اجبت او کوچه متصل قلعه بود که دیگر و اگر دان که
 دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۶۱۴ هجری شاه زاده اوزنگ زیب
 بهادر به تخیر قلعه بیدر غنیمت نمود چون قلعه مذکور بعد بر همه سلاطین بهمینه
 در عهد سلطان ولی الله بهمینی و پیش از احمد در تصرف قاسم بریدر قده در اولاد
 او بهفت کس از سلاطین بریدیه تریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا
 خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجا پور آمده بر قلعه مذکور
 سلط گشت مرزا علی را گرفته بیجا پور برده مجبوس گردانید و از طرف خود
 ملک میر جان حبشی را نائب آن قلعه نموده بود ملک میر جان تاسی سال
 با استقلال حاکم قلعه بیدر ماند درین سال محمد اوزنگ زیب بهادر با فوج
 کثیر که میر حمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اوزنگ آباد بقصد
 تخییر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میر جان با قلیلی از جمعیت خود تان
 بست و پشت روز به جنگ توپ در هکله پرداخت چون مورچه میر حمله
 فتح برج رسید قلعه مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میر جان از طرف
 برج غاری کنسیده از کیه باروت و با نهایی و حقه های ایشان آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج او رنگ زیبی حمله نماید باروت را
 که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میر جان برگشته بود آنروز
 بالای همان برج برآمده سرداران با آنها قیام نمود و قضا را بانی بردیوار قلعه خورد
 شرارش در آن گنج باروت افتاده ملک میر جان با دو سپه و مقبره با شش سوخت
 و قلعیدر سه لایه تسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
 در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در شش ماه
 تا چار قلعه را باورنگ زیب سپردند پس از آن بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
 چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود ادا می پیشکش صلح نمود درین اثنا
 خبر بیماری شاه جهان بوجلوس و اراشکوه بسج اورنگ زیب رسید
 لهذا با خطرانی تمام روانه دہلی گردیده و ارواہ تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
 انقضی چون سلطان عبدالقدت قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالقدت قطب
 و دو فرزند و دو دختر و دو فرزند در خورد سالگی فوت کرده بود به جزسه دختر فرزند
 نبود یکی از آن دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دیگری را به میر
 احمد کربلای که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را بسید
 سلطان نامی سیدزاده کربلای که همراه میر احمد آمده بود و تجویز منسوب کردن
 نموده اولاروز نیک دیده کج خوانی مقرر شد و بعد از آن رسم شادی امارت
 رسم تاریخ کج خوانی بود تمام اسباب رسم همیا کردند تا آنکه سید سلطان منزل
 خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورد برای غسل شسته بود که غسل کرده پوشاک
 شانند پوشیده سوار شود آنوقت مزاج بادشاه از تمام بیت سید سلطان بوجه محنت
 شده سب اختیار پر زمان آن خدیو زن گذشت که این دختر را بدر ویش دهم
 اما سید سلطان نخواستیم و او پس پاس سخن خود تملاش در ویشی بود و سیکم سلطان

گفت که ابو الحسن اگر چه در قربت من و از قوم حقنای است با وصف آن همیشه
 در زمره قلندران سید را چو پیر زاده افتاده می باشد چه خوش که عفت داین دختر
 با ابو الحسن بسته شود با د شاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن کسانرا
 فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید را چو حسین در ختان موز باغ خود را که تازه
 نشانده بودند آب دمانده نزدیک در ختانش نشسته بودند که ابو الحسن آمده
 سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی افتد گذشت که بیای ای ابو الحسن بدست
 تو ختانی بندم که این وقت بدختر با د شاه ختانی می شود این بگفت ابو الحسن
 نزد خود طلبیده کل از ختانیان برداشته بر ناخن انگشت خضروی چسپاند
 همان دم کسان با د شاه برائے طلب ابو الحسن آمده او بر روند و او را اس
 شاهانه پوشانیده با دختر با د شاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
 شب با فوج خود برائے جدال و قتال مستعد مانده چون کارے پیش
 نرفت با دل پرانده و الم صبحی کویح کرده با و رنگ آباد رفته با دختر میر حمید
 محمد اعظم خان خانخانان منعقد از وراج گشت اکنون که او آپشیش از دوسال
 حیات بخشکیم و الیه ماجده او در نشسته یحیری بتاریخ بست دهم شعبان
 شب سه شنبه بر حمت الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
 عبدالقد قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۱۰۸۳ هجری به رحمت ایزدی پیوست
 عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت با استقلال
 نمود با د شاه بانو ابر سر عنایت او بود با جمله بعد از زیارت با د شاه فرودس
 آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه
 بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید منظر که از ابتدای خطاب قبول نگردیده بود
 بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلائق کج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا ما و ناپندت را که پیشکار او بود بادشاه بر حق
مدار از خود ساخت تا آن وفا کیش آقای خود سید مظفر را بے پروا بال کرد
از قلعدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی بشکاری به برادر خود
نیکنام مفوض گردانید گویند که مرد و بر تمشال برادر حقیقی ساکن کرنا تک بود
و بعضی گویند کلکرنے پچھ ما میرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمده انبج سفاک تاخته شده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بکسیخته و خاک و سعت ملازمت بر سر حال

خودتسدر باعی

زشت خوئی کار شیطان است زین نگار به خلق را اگر گچو بنیکس گو سفید کار به
مهر کرانید بنا حق بر گز و عفو عفا کند گر چنین مردم بود زین کس سبک مزایه
باعث از ردگی خلایق از ان هر دو بزرگان شوم بچند وجه است خواستند که
اهل کاران قدیم بادشاه بر هم زده بر بهمان همقوم خود را خیل همت سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب را و که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند
و سر رشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بچهار اقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی اصفهان
گیری بتخانه احداث کرد اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عبدسود
بود بمکمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شامت
نمود که حد منادر را شکسته بود من شمارا همراه خود باین طوره بتخانه می برم
گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رودی چون روان شد و در
ماثر الامرا مذکور است که چون غزال سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

و رتق و رتق بهات مالی و ملکی با آن بر دو شوم ملوم که ما به مقاصد قوتن
 و سورت و مال روان در دومان نود که بن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم
 بنندگان بارگاه گردیدند اما محمد ابراهیم ولایتی را مخاطب خلیل الله خان از فرمان
 سازی و مزاج شناسی جاوه لایه و چا پلوس می پیود و آن هر دو بر سرین رضایی
 او منظور می داشتند لهذا بسند در روج یافته بمنصب سرشکر و خطاب خلیل
 خان بیک حمله رایت بلند با حی افزاشت و مسیح نیکین خود این کرده بود و بیت
 زلفات با دوشاه و پیژت روشن و گشت ابراهیم سرشکر خلیل الله خان
 القصد ابو الحسن تا نا شاه مرید شاه راجو صاحب است و انجساب پسرزاده
 حسین شاه ولی قدس سره است نسب نامه سید شاه راجو حسینی قدس
 سره بن سید شاه اسد الله بن سید شاه صیغره الله بن سید راجو بیج پوری
 برادر حسین شاه ولی قدس سره بن سید اسد الله بن سید صیغره الله ثانی
 بن سید اسد الله بن سید عسکر الله بن سید صیغره الله دکن پن سید
 محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنده نواز قدس سره و سید راجو
 حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلع گوکنده در سنه ۹۶ هجری بر حمت
 حق پیوست در گبندی که در حیات خود احوال کرده بود هنوز با تمام سید
 بیرون فتح دروازه جنوب رویه شهر واقع است مدفون گردید و حمت
 علیه هنگامیکه رایات عالمگیری بر تو افکن مرز بوم کن گردید نخستین لشکر
 بیجا پور بوجه بهمت گماشت و شهنزاده محمد عظیم را عسکر گران جهت کنانش
 بیجا پور تعیین ساخت چون مهم بانند و کشید عالمگیر بادشاه از اوزنگ آباد
 با حمد نگر و از انجا به شولالو رهنرفت و سرود را بخا نوشته ابو الحسن بنام
 و کیل او که در لشکر فیروزی بود بحسب از نظر بادشاه گذشت دیدن مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالاکه ایشان سکندر عادل شاه را تمیم
 دانسته بیجا پور را محاصره نموده کار بر دینک ساخته اند و جب آمد که سوا
 جمعیت موقوف بیجا پور را چه سبها مرتبه باشکر بشمار جهت کمک کمر سعی بر بند
 دو یا بسواری خلیل اقدسیگ حمله خیل سوار جوار سحر که گذار تعیین نماید می نمودیم
 که ایشان که ام کد ام طرف مقابل و مقادست خواهند کرد و بجز و مطالعه این
 خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گشت که ما گو شمال یک
 صندی فروش متمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالاکه ماده خرد
 بیاتک آمد جای توقف نماید با وجود تعویق مهمات بیجا پور بادشاه زاده شاه
 عالم بهادر گلو کلتاس به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل اقدخان
 با اتفاق شیخ منہاج با رستم را و با عمر زاده ما و تیا و نیکن با استیصال شان زاده
 شافت در سواد قصبه سیٹم و ملکیه چند نوبت آتش محاربه فیما بین شمل
 گردید و در آن طرفین داد مرومی و شجاعت دادند آخر الامر نیم فتح و ظفر
 بر پرچم لوای عالمگیر و زید آخر شهنزاده شاه عالم بهادر که با خلاق حمید
 متصف بود پیغام کرد که سیٹم و ملکیه و پرگنه ناکادی که درین ایام برگنه
 حدیا پور مشهور است و پرگنه ارکی و کو رٹونی که برین فوج بادشاهی متصرف
 شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرض داشت سفارش شما بحضور
 بادشاه مرسله داشت صلح می گنایم خلیل اقدخان که شیوه پوزش
 داشت قبول کرد اما شیخ منہاج و رستم را و دیگر جهالت پیشگان گفتند
 این پرگنهات به شمشیر آبدار و نوک سنان کار گزار ما و البته است
 و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف اراستے بمیان آمد دوران روز
 توپ اراستے بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز سرآمده سحر که کار از شعله در بود بعد از آن دکنیان رو بر تاقند
 و فرج بادشاهی تعاقب کنان ناچکاچه ایشان رسید غلغلہ عظیم در لشکر دکن اقبال
 شیخ مہناج دو کس را بخدمت شاہ زادہ فرستاد پیغام کرد کہ مصالحہ بادشاہ
 سدق چنانست کہ دست تاراج بنا موس مردم در از نمی کنند بگرستہ
 چہار گہڑی فرصت دہند از قبایل خاطر جمعی نمودہ باز بمقابلہ پرد ازیم شہزادہ
 با مردت تلوار میان کشیدہ نہر اولان را بر اے منع دست درازے بہال مرد
 و عیال ایشان تعیین نہر نمود و کھنیاں قبایل را بر قبیلان و اسپان سوار نمودہ
 طرف کھڑی کہ نزدیک بود روانہ ساختند و بوقت سہ پہر باز بشکوہ تمام جلو بر
 مقابل فرج بادشاہ آمدند و مردوات رستمانہ از ہر دو جانب بظہور آمد جمعے
 از طرفین تھیلن ہیا از پا در آمدند و از جانب دکنیان شیخ مہناج در ستم باور نمی شنیدند
 و پنج نہر وار دیگر از جانبین زخمی ہاے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
 بسیار کشتہ شدند چون شام شد برگشتند در بہان شب در سرداران کھنیاں
 تفرقہ افتادہ لہذا فرج دکنیان تشر شدہ روی جانب سید را باد آور د وقت صبح
 خبر آوارگی آہنا بسع شاہزادہ رسید حکم بنواختن شادیانہ و تعاقب نمودن
 آہنا نہر نمود چون دکنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل اللہ خان را بنا سازی
 متہم ساختہ ہر سبت را از جانب او و نمودند ما دننا پنڈٹ نیز زمین نشین سلطان
 ابوالحسن ساخت کہ اور جو ع بشاہزادہ آوردہ ارادہ نوکری انطرف دارو
 بنوع بادشاہ زاید مظنہ نمودہ کہ فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت
 خان مذکور را گہی یافتہ بنا چاری در خدمت شاہزادہ شتافتہ در سال بکھڑار و توڈ
 شش ہجرے آخر خلافت شاہزادہ نمودہ بمنصب شش نہراری ذات
 و شش نہر سوار و خطاب مہتاب خان ممتاز گردید و بہین سال در شولا پور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته بانام خنجر زر روپیه و دیگری عطا باقی
 یافت القصد چون خبر نزدیک رسید شامزاده لمحق شدن امده خان بادشاہ
 استساریافت سلطان ابوالحسن بقیارگشته مخفی اول شب باجمع از خدمه محل
 و صندوق اسکی جو اہر و ہون و اشرفی اہر حیمہ بہ جلدی توانست باخود گرفتہ
 رو بہ قلعه گو لکنڈہ نہاد و بساتے سہہ کار خانجات بادشاہی مال تجارت کہ زیادہ
 از بیج گزور روپیہ خواہد بود معہ ناموس سپاہ و رعایا در شہر ماندین خبر
 در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد بر پا گردید و چندین ہزار شرفا
 کہ فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سراسیمہ گشتہ و سبت
 زن و فرزند گرفتہ بجانب قلعه گو لکنڈہ راہی شدند و اکثر زنان را فرصت برقبہ
 پوشیدن ہم نماند پیش از آنکہ بادشاہ خبر رسد او با نشان و غارتگران شہر
 دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود بسیار
 از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان اقبالو
 القصد مردم شہر ہزار خرابی عیال و اطفال خود را بقلعہ گو لکنڈہ رسانیدند
 وقت صبح قرار ابوالحسن و خابے شدن شہر و ہنگامہ شبانہ بعرض شامزادہ
 کہ بفاصلہ ششس کروہ فرود آمدہ بود رسید شامزادہ این فتح غیبی را کہ با
 متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانستہ بسیار خوش و خورم
 گردید فی الفور نقارخانہ نوحستہ از انجا ہوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگرہ
 پشتہ از رسیدن لشکر شامزادہ بشہر آمدہ چہ در شہر و چہ در دولت خانہ بادشاہ
 فوجہ در محلہ و بازار اچیکہ بنظر درآمد از اموال بادشاہے و امرا و تجارت لکو ک
 از زر و نقد و اقسام جو اہر بیشمار و زیور ہاسے گران بہا و قمشہ و فیلان اسپان
 ہمہ غارت نمودند و قالین ہامی سنگین کہ برداشتن آن تنغیر بود بخنجر و شمشیر ہا

بریده پارچه پارچه کرده از دست هدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
 و هندو با سیری رفتند که شرح آن نتوان کرد و واپس از آن شانزده
 نیز داخل شهر شده بفرغ داخل محل سراسر باده شاه کردند آنچه در سالها
 و ماه با صورت گیر در یک روز بوقوع آمد شانزده شکر ملک بخش حقیقی بجای آورد
 چون تاراجی شمه آگاهی یافت سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید
 فاما فایده نه بخشید آخر الامر که توال لشکر را مأمور شد بود که با اتفاق دیوان با
 چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیه تاراج کار خانات
 ابو الحسن و غیره پردازد بعد از آنکه دستاوردانی ابو الحسن هزار عجز و نیاز پیغام
 التماس عفو جرایم کرد و نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
 شانزده آمده است برای منع تاراجی خلق اندک حکم عالی به تقدیر شرف
 باید شاه اسلام عیالت سزاولان شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالی
 جسمی که آتش می زدند تعین شد بود ازین تعید اگر چه اندک اطفائی نایره
 فتنه و فساد اما تاراجیان ممنوع گشتند و بعد از آن التماس ابو الحسن
 تقبیل بر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزارهون نقد
 و جنس ابو الحسن ب ضبط سرکار درآمد باد شاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم
 آمد و التماس او بشرط چند قبول نموده شد بود که بخدمت باد شاه عالم
 ستان معروض داشت شفیع جرایم میوم و از جمله آن شرط که بمیان
 آمد قبول و پیشکش یک کروڑ و بیست لک روپیہ لگائے وجه مقرری هر سال
 و مقید و بیدخل ساختن ملوئتا و نیکنتا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباد اند
 دوست برداشتن از کهڑی و میٹرم و کوهیرو دیگر محاللات مقبوضه که در تصرف
 خرج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمایند بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگر چه افعال فتح آن
 ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از صدیکی و از
 بسیار اندک بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت یکف اقتدار و و کافیه
 فاجبر ظالم نیکنما و مادتنا در طولان و سعادت مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
 و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کباب
 گشتن و مستغرق باوه پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
 را از عبادت منسرف نمودن و در اعانت کفار حربه یعنی سنه های جهنمی
 و قبیحه فرو نگذاشتن و خود را در نیاده نژد خالق و خلاق که در مطیع معاونت
 کفار حربی که بنهی الهی واقع شده مطعون ساختن و باوصف رسیدن و نشان
 بعیبت امیر مصحوب مردم فهیده اداب و ادون و پینه غفلت از گوش
 نگشیدن و در ایام یک لک هون نیازگی نژد و سبها فرستادن و بضرط
 غوری و نستی باوه ناکامی پیودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
 مصصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال، فرمان بدستخط خاص عالم گیر بادشا
 آده لو در عقیده داشتن آن دو بر بهمان ماده فساد که مدار سلطه او بودند
 مثل خلد ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدو و خدو اعتبار محل مثل سردار صاحب روستان و کاندو فیاض
 تنگ آید بود و پنهانکه ابوالحسن اطلاع نماید بزبانی بعضی محران از نوکران اهدم و در سار که بطریق یافت
 آن بدینسان می پیوندند و در باطن خود بدل بودند پیغام شارت قتل نمودند پس حالتی که آن هر دو بکار
 اهل رسیدند نزدیک تجانه متصل دیوار و جهت مشورت تازه نشسته بودند بر آنهار رسید هر دو
 را از ترن جدا کرده مصحوب مردم نهید نژد و شانزده فرستادند شهنزاده خوشدل شده
 عرضداشت مشتلمبر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
 فرستاد و حسب نظام منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بہادر بود و بجا بلت برائے تحصیل زر پشکیش باقی سال سابق
 و حال تا کید شد و در خفیہ شاہ عالم و خانبہان بہادر طلب حضور شد القصہ
 چون گرائے غلہ و کم یابی گاہ در لشکر شاہ زادہ از حد روداد خواستند
 کہ تار سیدن جواب عارض و دیگر بگو بہر رفتہ انتظار حکم کشند درین ہیر
 محمد ہاشم سپہر میر تفضی حیدر آبادی کہ بعد نزول آیات عالیات خجستہ بنیاد
 خود را مہ سپہر سعادت ملازمت رسانیدہ مورد عنایت گردیدہ بود پس
 سید عبدالکریم و چندے دیگر از بندہ با با فوج شاہی قدرے جو اہر خلعت کہ
 برائے ابوالحسن التماس بموجب شاہزادہ مرسل بود نزدیک حیدر آباد رسید
 چون زبان زد خاص و عام شدہ بود کہ فرستادن خلعت و جو اہر محض
 قریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزہ خان و عبدالرزاق لاری
 برفوج قاہرہ بادشاہی تا ختند از آنکہ ہنہا غافل بودند و از جانب شاہزادہ گل
 رسید میر ہاشم و بعضے سرداران زخمی شدہ دستگیر گردیدند و شاہ عالم
 بسبب شدت گرائی غلہ از حیدر آباد کوچ کر ڈ بگو بہر رفتہ اقامت گزید و درین
 ایام قلیج خان بہادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بہ شہرت تحصیل زر
 پیشکش با فوج شایستہ نزد شاہزادہ رسید شاہزادہ طلب حضور شد و بادشاہ
 بنا بر امید از ہمہ سچا پور آیات ظفر افراشت و بتاریخ نسبت و یکم شعبان
 سوا و سچا پور متغرب خیام ظفر فرجام کردند شاہ عالم و روح احمد خان غلام اللہ
 خان بہادر فیروز جنگ خلف عابد خان بہادر و دیگر امرائے نامدار برائے
 مدد اعظم شاہ و محار بہ و مجاولہ سچا پور ما مور شدند ہر یکے جو ہر شجاعت و شہر
 آن قلعہ ظاہر می نمود چون از سماع حمید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ و دیگر
 بہادران با نام و تنگ عرصہ بر محصوران و سرداران سچا پور تنگ کردند

دازن رسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شتر زده خان از زمانی
 سکندر عادل شاه امان خواسته در او ابل شهر ذی قعدة ۹۰۹ هجری کند
 قلعه بخدمت شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
 صدای شادمانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجا پور سه نیم ماه بود بعد از آن
 فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را قلعه دولت آباد برواه با عزا نگه دارند
 و فرآور کفاف او و جبه یومیه میرسانیده باشند و بندوبست بیجا پور بر عهده
 خان بخشی با اتفاق سید عبدالرحمن موقوف گشت نیز حضرت خواجه بنده نواز
 سیننی قدس سره از آنجا کوچ کرد نام ابوالحسن و سعادت خالصا خدیج آباد
 فرامین شتل بر خوف و رجا در سایندن از پیشکش تا کید تمام ؛ بلاغ نمود
 و خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که مابدولت غزم شیخ حیدر آباد و ابراهیم
 پورین روز رایات جهان کشتا با نظر منوجه خواهد شد و تحصیل سببی تمام بکار برده
 سعادتمخان ابوالحسن را امیدوار تو جهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
 پیشکش سزا ولی نمود چون ابوالحسن در الوقت انقدر زرنقند داشت سعادت
 خان پیغام نمود که زرنقند و این وقت موجود نیست می خواهیم که از جام هر و جبرئیل
 مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حاله او نایم بعد چهار پنج روز ادای زرنقند
 نموده زیور رار با خواهیم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند پیشکش
 خواهد بود رسید پیشکش همه خود بدیند با عرض داشت خود که سوگشتی ما سے
 سیوه و فواکه می رود و ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه میفرستیم سعادتخان
 بکر و حیلہ قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را مع بهنگلی با
 فواکه از طرف خود نیز میفرستاد همراه بهنگلی ما سے ابوالحسن بخدمت عالمگیر
 بادشاه فرستاد یک دور وزیران نگذاشته بود و خبر رسید که بادشاه

کوچ بکونج حیدرآباد می آید ابو الحسن باستمع این خبر بهوش ربا بسعدت خان
 پیغام کردد الحال پاس کلی بهم رسید و توقع عفو جرایم مانند خوانچه زیورامانت
 ماراد اسپس دهنده سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
 با وصف اطلاع اراده بادشاه به شیخ حیدرآباد نظر نمک حلالی خوانچه های زیور
 بخدمت بادشاه عالمستان فرستادم حالا بعوض الکوچه های سر و جانم حاضر
 است و قدیمی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگام برپا
 آمده ابو الحسن فرج بردر خانه صاحب تعیین نمود سعادت خان پیغام داد
 که درین ماده اگر چه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته
 خوانچه بازو بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه راجحت بر شما
 خواهد شد و هیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم من نخواهد گردید و اگر من زنده ام
 احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور داشته
 عذرش مسوع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنا بر مصلحت
 سعادت خان را طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آئین گفتند خلعت
 و جوایز مرصع با و مرحمت نمود و القصد بعد از آنکه ابو الحسن بایوس گردید شیخ
 سنهاج شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران
 قونج را با قونج بگین با استقبال بادشاه فرستاد چون بدو منشرل حیدرآباد مقبل
 قونج بادشاه شدند درین وقت عریضه غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ بعد از
 فتح بیجا پورسی تسخیر قلعه ابراهیم گره مامور گردیده بود مشتمل بر شوره فتح انقلابه روانه
 شدگان خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر پامی ثبات سرداران
 ابو الحسن از جا لغزیده پس پاشدند و ۲۴ ربیع الاول سنه ۹۸۵ هجری بیک
 گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و برانداختن برج

و بازه شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن با طرف لشکر آمد و جنگ
 پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر وادان توپ با آنها
 نمودند و خواجه ابوالکلام با بعضی سلطان و سادات پارینه زخمی شدند و بعد
 از آن دکهینان روزار مقابله برتافتند بالجمله بعد تعیین مورچال و نرسیدن
 فیروز جنگ بهادر حکم بکنندیدن لقب و بستن و دمه بعد و پیوست و هر روز
 جدال و قتال بوقوع می آمد در همان ایام محاصره را حکم شد که توابع محصورین را
 که بیرون دیوار قلعه ضرر و آمده اند بر دارند قلیچ خان عرف عابد خان پدر خانی
 فیروز جنگ که جد مغفرت مآب نواب آصفیاه مرحوم باشند در آن داریوس
 یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاه گوله رنبرگ قضا از بالا سائے
 قلعه بر شان اش خورده دست را جدا ساختند و از آنجا اسپ سوار باستقلال
 تمام پذیره آمده جراحان را طلبیده جراحان از شان او ریزه های استخوان
 پیچیدند او به استقامت پهلو زده بے چین چنین با حاضران در سخن بود
 ذار و دم دست قهوه می خورد و میگفت بخیه روز خوبی بدست آمده روز دیگر
 بموجب حکم بادشاه برای دلجویی او اسدخان آمده او بموجب معمول تنظیم
 داده باو در سخن شده و گفت همچو ماصد غلامان نثار قدم بادشاه باد -
 متها سے ارزوی من است که بنده زاده بجای من سرفرازی یابد اسدخان
 حلف ارشاد و غازی الدین خان بهادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاه تکلیف
 منصب او و اضافه منصب خود سرفراز شده آمد آنجناب خلف را مخلص دیده
 شاد شد و اسدخان را وداع کرد و بروزه رضوان خرامید متصل میدان
 قلعه مذکور مدفون گشت رحمتہ اللہ علیہ القصه هر سفته ملک هر روز بسی بهادران
 بهرچال پیش میرفت پس از آن قلعه والد با میدان کم بے آمدند بلکه شیم بهنج

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
 خود بطاق نسیان بناوہ رو بدرگاہ بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بحضرت
 شش ہزاری پنج ہزار سوار و خطاب سقر ب خان اختصاص یافت و از جملہ
 نوکران عمدہ ابوالحسن کسی کہ با تخییر قلمہ از ابوالحسن رو تافت یکروز بمقتضی حاکم
 قلعہ ترودہ روانہ نمودہ ز غمہا سے کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
 لاری کہ بود نمک حلالی در فاقت او شہور عام است کہ با وصف وعدہ و عہد
 عالمگیر از فاقت ابوالحسن رو تافت مرصعہ خدا کند کہ چو عبدالرزاق با ذوق
 بالجمہ مدت محاصرہ کہ قریب نہد ماہ با متداو کشید از کثرت ذخیرہ و باروت
 و اسباب قلعہ داری کہ در قلعہ بود بلا تفصیل از درو یو اربرج و بارہ قلعہ گولہ
 توپ و زینورک و مال و حقہ آتشباری بجانب لشکر بادشاہ نمی ریختند و از
 آتشباری و آتشکاری و بر خاستن و دو باروت و غیرہ تارکی انچنان بود کہ
 روز از شب متناز نمی شد و ہر روز زندہ ہا سے کار طلب بادشاہی بمعرض تلف
 می آرند و زخمی میگردیدند بہادران فوج بادشاہی ترودہ ان نمایان بر روسے
 کار نمی آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان سپہ قوام الدین خان و از غم
 توپخانہ و مہتاب خان و چند بہادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
 چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالقد خان پنے کسی دیگر رفیق ابوالحسن
 بود بموافقت نمودہ پیغام فرستاد کہ قلعہ از و بدست آید آواز زوہ بان طرف
 کہ از ضرب توپ ہاشکستہ درختہ شدہ نشان داد و وعدہ باز نمودن دروازہ
 مذکور کہ از قبضہ اختیارش بود بمیان آورد پس پاسے از شب ماندہ روح
 و مختار خان و رحمت خان و جان شاد خان و صف شکن خان با دلیران
 کار از رازان راہ کہ نشان دادہ بود تیارخ بست و سیوم و یقعدہ ۹۸

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کبر کے نام دادہ اید عبد اللہ خان پنی حسب الوعدہ دروازہ را گشا و شاهزادہ بنہ بندہ و نشاندن مردم خود پر دست صبح چون صدائے مفتوح شدن قلعہ بلند شد عبد اللہ خان لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیاقہ بر پشت اسپ چار جامہ سوار شدہ با فوج عالمگیہ سی چنان جنگ کرد کہ دروازہ زخم کاری برداشت اگرچہ ازان ورطہ ہلاکت نجات یافته باز دیگر حیات یافت اما بوقت سیہوشی بر پشت اسپ باختیار نماذ کسی اورا بشناختہ بنجانہ اش برد با بھلم چون صدائے دار و گیر سبب ابو الحسن رسید و او از جزعہ و فرعہ اندرون و بیرون برخاست ابو الحسن با استقلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پر داخل شد و او حرم محل و دواع خواستہ بدیوان خانہ آمدہ چشم براہ مہمانان ناخواندہ داشت چون وقت طعام خوردن اور رسیدہ بود بطعام کشیدن تاکید فرمود و بعد از آن روح اند خان و ممتاز خان و مروان دیگر رسیدہ سلام علیک گفتند جو لب سلام گفتہ تعظیم دادہ سر کرام از گرم خویش بفضاحت کلام مستحکم گردید چون بجاول خبر طعام کشیدن اور در امان ایان چیزے خوردن خواستہ تکلیف ہم نمک شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح اند خان از روی استعجاب پرسید کہ این کدام وقت طعام است ابو الحسن گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا کہ از بارگران سلطنت نجات یافتیم این بارگران بر سر دیگر رفت سبکبار شدیم لقمہ بعد از فراغ طعام اسپ سواری طلبیدہ باتفاق امر کہ مالہ و ارا اطراف روز فرار گزشتہ بود تہ سوار گردید چون نزدیک شاهزادہ محمد اعظم شاه کہ بر دروازہ غلہ خیمہ مختصر فرستہ فرود آمدہ متعجب و شش شستہ بود رسیدہ مالہ سوارید گزن بہا کہ در گلوے

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده اندانت شاهزاده قبول نموده دست ملی
 برنیت او نهاد و تسلی و آسایش نمودت باو شاه و عالمستان آورد حضرت خدیو
 با و سلوکی که در طور سلاطین خطابش و پوزش پذیر باشد نمودنی آنکه روبرو
 طلب فرمایند از واکرام نگهبان نعمت خان عالی تاریخ این فتح بر صنعت
 تمسیه و تصریح این رباعی اینک اول اعداد چار محل گیرند - و عدد ابوالحسن قائم کننده
 بعد اعداد ابوالحسن از اعداد چار محل وضع کنند باقیانند ۲۶۶-۱۰ اعداد اورنگ زیب
 ۳، ۹ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۹۹ شدت خله و رسلک نظم کشید رباعی
 ابوالحسن داشت جابه چار محل + بدرش کرده از انمیان تقدیر
 او بر رون رفت و این بجایش نشست + شاه اورنگ زیب عالمگیر
 باو شاه بعد فتح حیدرآباد نامش در ایجاد داشت تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
 تبدیل ان نموده فرخنده بنیاد نامش در وقتت گردید چون پریانایک از
 قوم بیدر که بدترین کفار مردار خوار اند در ایام تشیخ بیجا پور و حیدرآباد و از زده هزار سوار
 و پیاده هاسه بشمار جهت مساعدت سکندر عادل شاه و ابوالحسن تانا شاه
 و بستن راه رسد غله رسیده بمقابلت شکر بادشاهی شوخی با نموده بود خان زانو
 خان سپر روح اندخان جهت تنبیه او و تشیخ ملکش نام زو گردید او بجز ملتی
 بجان زانو خان شده کلید قلعه شوراپور که در تصرف او بود همراه او روزه از خان موصوف
 ملاقات کرد بعد از ان بوساطت خانه زانو خان دولت ملازمت یافته بمنصب
 پنجزارمی سوار سردار شده برای تشیخ قلعه آدونی که در تصرف مسعود حبشی بیجا پور
 بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهراولی باو شاه زاده محمد اعظم شاه
 مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و میسر نیامدن جاگیر تمام مغلیه همراه
 فیروز جنگ بودند عیوض جاگیر مد و خرج نقد تقریفاً از عقب فیروز جنگ

بادشاه زاده محمد اعظم باچهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت با فرود شکوه
 عالمستان بود بند و نسبت نواح حیدرآباد و ایل ربیع الثانی ستمه هجری
 رایت نظرفرایت بجانب ظفرآباد میدرا فراشت بعد رسیدن پیر ابو الحسن
 را که همراه رکاب بود همراه جان شارخان قلعہ دولت آباد روانہ ساخت دیگر بر
 سر انجام نمودن یا محتاج و اینچیکه مرغوب طبع ابو الحسن باشد از خوراک و پوشاک
 و خوش بوی که یغراقبال تواند گذرانید تا کید شد شش هجری است که سلطان ابو الحسن
 تاناشاه را به چهارده سال و طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده
 سال در حلقه مریدان قلندران سیدراچینی قدس سر و چهارده سال بطولت ملک تلنگان
 و چهارده سال در پهن عالمگیر با شاه و قلعہ دولت آباد گویند در ایام حسین پادشاه مغول را فرزند تولد
 که بنده سلطان می نامیدند چون بیسن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر با شاه
 بدربارمی آمد و قینکه بد به بارمی آمد نوکران ابو الحسن سپاس سوابق حقوق استقبال
 نموده سلام بجزایجی آوردند و این بعالمگیر با شاه معلوم گردید از آمد و رفت و بپا
 منع نمرد و در نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آیت سلطان
 ابو الحسن تاناشاه یکچهار محل که بر کنار رود موسی شش مبله چار عمارت عالی و در ^{سط}
 آن عرض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود
 موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض کبکمال وسعت گویا و ریاحه است
 سواج چون پیر آب می شد با شاه نوازه یعنی کشتی خورد و در آن انداخته میگرد
 و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بے نظیر بود اکنون خراب گردیده
 و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری با استقبال با برت رفت و
 قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست درین ماوه شخصی بیت طلع گفته است
 شکست هم صبر طاقت از دل بنیاب برود و پاره او سوت التشر پاره او آب برود

نوشته محل را حوادث ایام سهندم ساخت اکنون یک حوض شکسته حوضه آن
 آثارش مانده. ببقا لسن الملک المعبود قصه وفات تانا شاه انست که چون در
 قلعه دولت آباد مجوس بود بعد چاروه سال اسبها را کبیدی آغاز شد زفته رفته بنا
 توانی کشید شبی که صبح رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه را دید که
 نخست ابوالحسن را از قلعه بر آورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال و اولاد
 ماجد سید محمد گیسو و راز قدس سره مدفون سازد قلعه را بعد مشاهده این رویا حاکم
 حاضر آمده بواسطت خواجه سر اور خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
 معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شمار اور خواب گفته اند بمن در بیداری
 نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجمین و نهمین شب انشا فی الله
 روح پاکش بر وضه رضوان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعه را بدون
 اندیشه آنکه مقید انزایی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند چنانکه اش را بر سر
 قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت گفت
 وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نمایان عالمگیر براس بلده فرخنده نشان بولنگ
 عالمگیر پادشاه بعد فتح گوکنده در ستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
 حیدرآباد گذاشته معه ابوالحسن روانه بیدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول
 ۹۵۰ هجری در سوا و گلبرگه بشرف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید
 محمد گیسو و راز بنده نواز صیبتی قدس سره بهفت مقام نموده متوجه بیجا پور گردید
 او آخر ماه مذکور حوالی بیجا پور مقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
 ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چپا و فی مندرمود در ۹۵۰ هجری
 مطابق ۱۲۳۰ جلوس قلعه او و فی مفتوح شد معوضی عادل شاهی قلعه را بنا کلید
 اتقاده تسلیم فرمود جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بودند و

شده بگوشه عافیت بنشست در نشانی هجری مطابق ۳۳۳ جلوس و قیام عجیب
 نگاشته می شود که در ایام تسخیر بیجا پور و گو لکنده طاعون دو تانوعی شایع شده
 بود که هزار باخلاق غریق بحر فنا گردیدند شش شش آنکه دانه طاعون برابر غنا و کثرت
 و فضل با زیر گوشش تا نهار کس با میران ظاهر میگشت که همین دانه مذکور بعضوی
 از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تپ و تاب معلوم
 می شد امید زیت آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر مشهور نهار ما در راسته و بازار
 میان میداوند به کتیر کسی کفن و قبر حیده بود و در لشکر بیجا پور کرباد شانی
 نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه آنکه خانها بند و از مرده دروازه با علو ماند و
 بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از نهار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
 عالم سوز از ابتدای بست و هفت جلوس مطابق ۳۳۹ هجری و او آخر سی و سه
 سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از آن بمرو و منافع گردید و ملک و کن آنقدر
 ویران گردید که تا دوازده گروه صورت آدم و روشننی چراغ نماند عالمگیر
 با و شاه با بجا سراغ آبادی کنانید چون در سال اول و دوم آن به تحصیل نزد
 شد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و تقصیر تمام
 ول خان تا مدت بست و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد با استقلال
 ماند و قلعه گو لکنده از حسن قلعه دار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت
 و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر با و شاه در همین مدت به تسخیر مرطبه
 پونه معروف بود تا اینکه در سال هجری سپهنا مرطبه بسی مقرب خان و کهنی
 با لکنده و اله اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم با و شاه بقتل رسید و قلعه
 ستاره که مسکن و ما و امی مرطبه بود در تصرف اولیای دولت درآمد اما
 بعضی سپهان مرطبه هنوز بشورش و فساد بودند مالک مرطبه از وجود باغیان

بے باک پاک و صاف نکشته بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض اسپه
 وضعف پیری که سن شریف از نو و سال هم تجاوزه شده بود بر مقامات احمد نگر
 آخر روز جمعه بت و هشتم شہر ذی قعدہ سالہ ہجری بروضہ رضوان خرامید مراحم
 تغزیت بوقوع رسیدہ خلد مکان را در خلد آبا و در روضہ منورہ مصافحہ بنیاد
 برودہ مدفون کردند شاہزادہ محمد کام بخش کہ بن خلد مکان در حالت مرض الموت
 پدر عالی ترقی چون بدر بارمی آمد جمعیت کثیر بمرہ سواری می آورد لہذا محمد اعظم شاہ
 کہ شاہزادہ کلان بود شکایت این معنی پیش زبیب النسا بیگم ہمیشہ اعیانی خود
 نمودہ شفقہ نوشت عبارت اینکه سلطان کام بخش یا از وارثہ خود بیرون نہادہ
 است اگر چہ تا ویب شوخی آن بے ادب کار سنست اما آداب کافی است
 کہ رقعہ بمطالوہ آن بادشاہ رسید بعد مطالعہ بر بہان شفقہ جواب بدستخط خاص
 نوشتند اگر این ہمہ وسواس در حواس نشود محمد کام بخش را جاے مرض
 می نماید بنا بر آن اورا بصوبے داری بیجا پور روانہ فرمود و حکم شد کہ از حضور
 نوبت نواختہ روانہ شود محمد کام بخش در نزد یک بیجا پور اقامت و رونید بعد
 رحلت خلد مکان کہ این خبر شایع شد مسید نثار خان کلید قلعہ بیجا پور را نزد محمد
 کام بخش فرستاد و خوئیر برآمدہ بملادوست پیوست بعد انقضای دو ماہ کہ از
 بندوبست شہر و اطراف خاطر جمع نمود و امر ایان را خطابے مناسب خطابات
 خوشدل نمود و در بیجا پور بر سرند سلطنت جلوس نمودہ و سکہ و خطبہ خود
 رواج داد و نظم سکہ انست بیت
 در و کن زد سکہ خورشید جاہ بادشاہ کام بخش دین سپاہ -
 بعد ہفت و ہشت سال سوار فرما ہم آوردہ بود قلعہ گلبرگہ رسیدہ اورا نیز
 مسخر ساخت و سید جعفر را قلعہ دار نمود بقصد قلعہ و ان کہ پیرا کہ بعد واقعہ

سپه خلد مکان در تصرف بر تائب نایک بود تا پانزده روز شمرده و چهارم به سجاده
 هفتاد راه محمد کام بخش سپهر و محمد کام بخش بید بند و بست
 اینجا سجده آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قابض و متصرف گردید
 و گرامدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبه سعادت نور پارچون محمد کام بخش
 رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قابض و متصرف گردید و در سال
 نامه اتملاص امیر محمد معظم شاه که برادر علاقی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
 وایره خود بیرون نهاد و بر جهت حیدرآباد یورشش کرد رستم دل خان را که
 بند و بست بلده حیدرآباد و قلعه گولکنده و غیره ممالک تلنگ توجه خوب داشته
 خیر خواه بادشاهی بود و نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنو دیرین هم اگر سکه
 و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داد و پیشکش مقرر می سال بسال ارسال
 حضور مینموده باشند اختیار هر دو صوبه با اختیار آن برادر سپهر ویم بعد از آنکه
 فرمان بنام او صادر گشت بچواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
 عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و
 احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی هم داستان شد
 فکر و ستگی نمودن محمد کام بخش و مسجد جامع نمودند محمد کام بخش را بر این معنی
 اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بعد از غیر مکر بقتل رسانیده در المی
 محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای نیل بسته و در تمام شهر شهید
 گمانیده بگشت و در محل المی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده و سر
 دستگیر کردن من میکرده باشند و سوا می این ستم ظلمی که ناحق از محمد
 کام بخش بوقوع رسیده است که بعضی بهو خواهان بد سرشت خاطر نشان
 او نمودند که معبر خان المی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از مشرک

پشکان بے باک فرسایم کرده می خواند که در وقت قابو آسیدی بان دین
 پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکه بدریافت تحقیقا
 پرواز فرمود که اسم هم را آن ایچی نوشته بیارند تا برای همه ما واجب یومیه
 در روزانه از سر کار مقرر کرده بد هم از شهرت این خبر سوای مردمان ایچی
 بعضی دیگر مردم بے بغاغت سه نوسیده و حافظ قرآن و لحا بعلم و ارباب
 استحقاق که نزد ایچی آمد و رفت سدا شدند اسم خود را نیز داخل همراہیان ایچی
 نویسانند بعد فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید و در وقت شب قریب
 هفتاد و پنج نفر فرسایم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته و ده کس را
 با مشعل با و در هر محله و بازار برده بقتل رسانند از آنجمله که جوانان نوکخذ بودند
 مادر آنها آمدہ ہر چند او میا و فریاد نمودند کہ اینها از رفقای ایچی نیستند بجای
 نرسید از ملا سعید الدین سفتی پرسید او صاحب گفت کہ بے تحقیق خون
 مسلمانان ریختن باعث ندامت و بازخواست روز جزا است جو انشہا سچ
 موثر نشد و سوائے اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبار سکنہ حیدرآباد و جزو اہل
 او اندیشیدہ ترک ماندن بلکہ حیدرآباد کرده سوعیال و اطفال بجا ہائے دیگر
 رفتند چون معلوم شد بطرف حیدرآباد چو کپہا نشاند تا کسی بے پروا نگلی
 بیرون نرود و ایچی بہادر شاہ بہ خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبار
 خصوصت امینر نوشته فرستاد چون در جواب نامہ بمطالعہ محمد معظم شاہ در
 با و صفیکہ موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش را ہی شد چون بکالفتح
 او جین رسید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ کہ در عہد خلد مکان صوبہ
 مالوہ داشت محمد اعظم شاہ او را صوبہ دار احمد آباد و گجرات ساختہ بود بہ سبب
 عدم استطاعت بصوبہ مذکور نرفتن طرف شمالی بر بان پورا قامت و زیند

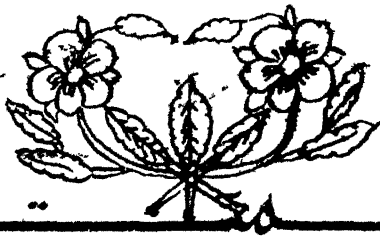
بود بعد از آنجا برخواست راهی احمدآباد گجرات گردیده بود دولت زمین
 بوسس یافت بعد از آن بهادرشاه اوایل ماه جمادی الاول ۱۱۲۱ هجری
 در سواد برمان پوز نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریا بپا
 تے که زیر قلعه میر و چنان طغیانی نمود که عبورش کرا از آنجا تا پانزده روز متعذر
 بود فی روپیہ پنج پوله گاه بفرودخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
 آب زوبکی آورد با وجود رسیدن موسم بریکال ایام فرصت را غنیمت دانست یک
 کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور طے مسافت نموده او آخر سال الیه
 متصل قصبہ نانڈیر نزول اجلال من ابتدا در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
 سکه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گریانند همراه رکاب بهادرشاه
 با دوسه صد سکهان پیاده که بعضی از آن یا بسوار بودند در فاقه بود و قصبہ
 نانڈیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناگهانی او دوسه زخم خمد هر
 زو تا آنکه نامبروه مرد قاتل او جان سلامت برد و مریدانش در نانڈیر مدفون
 ساختند این واقعه در آخر ۱۱۲۱ هجری بوقوع رسید القصبہ محمد معظم عرف
 بیلو شاه قصبہ ناڈیر بر فاسته بطے منازل نزدیک حیدرآباد رسید با وجودیکه
 فوج کام بخش از سف کی و غلبه سوادی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
 سوار با و مانده بود اینان نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
 بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادرشاه قریب شصت
 نفر سوار فرماهم آمده بودند و در نیم مشهور و قعبده سمنه الیه بفاصله سه گره
 حیدرآباد و قریب حیا م گردیده بود با و شاهنواده رفیع النشان جهان پناه راجه
 اولی مستقر کرده بود مخص فرمودند و خانخان راجا دیگر امر اسے صاحب فوج
 ده روانده نفر سوار مستقر نموده مخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بہادر شاہ درخواستند جو ابش نہ آمد تا دو پہر پہین و تیرہ
 گذشت محمد کام بخش نیر با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام درزیدہ سبقت جنگ
 تمی کروا آخر ذوالفقار خان و خان خانان از خود بر توپ خانہ اش بارزہ مقابل
 شدند محمد کام بخش رستمانہ پاسے قیام نمودہ دست بقصبہ گمان کردہ با وجود
 رسیدن سہ چہار زخم چنان داد تہوری داد کہ مقابل بست ہی ہر جملہ اور گر دید کہ
 منزلزل در تمام لشکر بہادر شاہ افتادہ نزدیک بود کہ تنزلزل و لشکر بہادر شاہ قہر
 محمد کام بخش بسیار سے را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکہ از بسیاری
 زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد شکر بیان از چہار طرف فیصل اورا در میان
 کردہ دستگیر ساختند و پرش کہ بالاسے فیصل رفیق پدر بود بعد برداشتن
 پنج چہار زخم گولی بندوق ہمراہ پدر اسیر گردید و محی السینہ سپر کلان اوران
 سمر کہ دست و پایا درانہ می زد تا آنکہ فیلبان با خواصی نشین او پاسے زخمی
 خورہ از پا در آمدند و خود شاہنراہہ از زخم گولی بندوق و تیرہ پاسے پیلے سپوش
 گشتہ در خروج فیصل افتاد و فیصل ہر دو طرف فوج می گردید آنکہ ہمہ سرداران
 بوجہ اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند ہیچ کس خیال محی السینہ نہ نمودند
 تا دہ بیان بالاسے فیصل برآمدہ انچہ یافتند غارت نمودہ رسن اسے ابریشم
 و سقرات انچہ توانستند بریدہ گرفتہ فیصل را را ہا کردند فیصل از لشکر برآمدہ راہ
 صحرا گرفت مرثیہ ہاسے لشکر کہ براسے جسجوسے غارتگر سے در اطراف لشکر
 بودند حکم ذوالفقار خان از عقب فیصل را گرفتہ اوروند القصہ شاہانہ فتح نہواں
 آمد محمد کام بخش و یک سپر فیروز مند نام و محی السینہ را نزد خیمہ خاصا درودہ بنام
 داشتند بعد انقصا سے سہ چہار پہر محمد کام بخش و یک سپر فیروز مند نام
 و دیت حیات سپر وند ترکش ہر دو را روانہ شاہجہان آباد نمودہ در رود خندہ

بهایون بادشاه مدفون گردید و با ظهار تعزیت دوسه روز نوبت
 موقوف نمودند و الفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدرآباد
 ماند و او به بنیہ پاٹھ و سفد مشغول شدہ در گلہاگ و شاہپور تعاقب پاٹھ
 نمودند سفد آوارہ گریزان بود روزیکہ تنہا براسے تاڑی خوردن مشغول بود
 تاڑی فروشش او ضاع و اطوارش در یافتہ بدلاور خان خیر کرد و دلاور خان
 مردمان را فرستادہ اورا اسیر و دستگیر کردہ بہ بلدہ حیدرآباد آوردند
 او را پارہ پارہ نمودہ بر روزاہا سہ بلدہ حیدرآباد او نیکند بہیت
 و بہقان سال خوردہ چہ خوش گفت با سپرہ کای نور چشم من چہ روگشتہ بدروی
 و نامشرا مرا آوردہ کہ بعد چندی صوبہ داری انجامبا نظام صوبہ داری دکن بنوا
 نظام الملک آصفیہ مقرر شدہ و در سال سویم جلوس محمد نیرخ سیر
 بتغییر نیابت صوبہ داری دکن کہ از سید حسین علیخان بارہ مقرر و موقوف گشت
 بہ نیابت سید حسین علی خان صوبہ داری حیدرآباد و بہار خان بہادر عمدہ الملک
 مقرر و موقوف گردید بعد یازدہ سال نواب معقرت مآب نظام الملک آصفیہ
 از صوبہ داری مالوہ غرم تخیر ممالک دکن گردید بعد جنگ و قتل دلاور علیخان
 صوبہ خاندیس و صوبہ خجستہ بنیاد و برابر و غیرہ بہ تیخ در آورد و بعد از آنکہ بعد
 قتل سادات باریہ باستقلال محمد شاہ بوقوع آمد انجناب بعد حلت خان
 دوران طلب حضور شدہ با مر وزارت کل بادشانی سہ فراری یافت
 بعد چندی بہذرت سازی آب و ہواسے دہلی خلف خود غازی الدین خان
 بہاور بہ نیابت خود با مر وزارت داشتہ از پیشگاہ بادشانی بہراو آباد حص
 شد روز رخصت خلعت یا نمرہ الماس کہ بادشاہ بر سر داشت مرحمت گردید
 و لوای نصرت حیدرآباد فراشت در ناہ ذی قعدہ ششم جلوس مطابق سال ۱۱۳۶

رونق افزای مجسمه بینا گردید از آنجا نامه مشعر بر اخص و مضایح به
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر بار او در جدال و قتال راهی بود
 یا وصف رسیدن نامه بصحبت امیر مراجعت را عارضه و ناسته مرحله پیاگردد
 در لشکر کثیره که مصاف بالاکهاٹ و برابر است رسید تلافی منریقین
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پھر روز باقی مانده سبت و سیوم محرم
 ۱۳۰۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پائے بہادرانہ زدہ با اسعد
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرجم لوی
 اولیائی دولت و رزید عمل نواب نظام الملک آصف جاہ در ۱۳۰۰ هجری
 تمام دکن از آب زبده کہ مابین ہندو دکن واقع است تا انتہای صوبہ
 بیجا پور و حیدرآباد کہ بدریائے شور پیوستہ و قلمرو چندی تاجداران و دومی
 اقتدار بود در قبضہ اختیار این سکندر منشی اسطو تدریس و راہد خواجہ محمود
 خان و حامد اٹل خان پسران مبارزخان مرحوم کہ زخمہائے کاری برداشتہ
 بودند نظر بنید و مستند ساختند و خود بدولت و اقبال سمیت حیدرآباد وقت
 فیروزہ بندی نشاند چون نزدیک شہر رسیدند بلاخطہ تاراجی شہر بیرون
 بلدہ فرود آمدند و از روئے عاقبت اندیشی شہر را بہ معتمد خان سپردہ
 بہ بند و سبت ممالک اطراف پر و اختند خواجہ احمد بن خلف مبارزخان مرحوم
 بنا بر جشن طوسی بہ نیابت خان پدر مرحوم در شہر بود پیشین از تشریف
 اورسی انجناب بلاخطہ ناموس خود با جمع پر و گیان حرم تمامی اجمالی و انتقال
 در پناہ گوکنڈہ مشخص گشتہ بود با اتفاق صندل خان خواجہ سر اسے سرکار خود
 کہ از سالہا قلمدار آنجا بود با استحکام برج و بارہ کوشید منتظر وقت گشتہ
 بود و آنجناب از راہ دور اندیشی تسخیر آن قلمہ دیر کشار ابر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاورخان نصرت جنگ خلف مبارزین
 که بر فاقه آنجناب بود و دقتش بجانخواجه احمدخان بود و قلعه مذکور فرستاد
 او با استمالت محصورین پروخته خواجه احمدخان را همراه خود آورده بشرف اندوز
 قدسی ملازمت گردانید قلعه گو لکنده بلازمان محمد سپرده پسران مبارزخان مرحوم
 را بنوارش خلعت باو خطاب باسرفراز فرمودند باقیاننده در خور حال شمول عطف
 و الطاف گشتند او ایل سال که ۳۰ هجری بود نهایت ۳۵ هجری است
 در تصرف او لاد آصف جاه است و درین ایام مینمست فرجام عالمیان بآب
 جهان پناه نخل احمد نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فتح
 علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت
 غفران آب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت آب علیه السلام
 و الرضوان به سندی نشینی این مالک سایه افکن شاهای آصف جاهی و بر ساری
 خود جهان کشا و عقل عالم از ممتازین عصر است از تاریخ که آنجناب عالمیاب
 روز جمعه هجدهم ماه ذی قعدة ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس نموده اند دولت
 آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعا گوئی طالب علم خواص بحر علوم محمد پانی امیر
 شفاعت محمد قادر خان منشی و تاریخ جلوس آنجناب گفته بدیت
 ناصر الدوله چو بر تخت سکنه آمد ۴۰ گفت که تاریخ جلوس خورشید



میر تصدق حسین تحریر نموده شد

